

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی
سال ۱۶، بهار و تابستان ۱۴۰۳، شماره ۳۱
مقاله علمی پژوهشی
صفحات: ۲۱۳-۲۵۰

تحلیل انتقادی «کتاب الصلح» صحیح بخاری

کرم سیاوشی*
سجاد یوسفی سرود**

چکیده

صلح از مسائل بسیار ضروری برای جوامع بشری است. نوع نگاه اسلام به صلح ایجاب می کند تا پژوهشگران از زوایای مختلف و با تأمل در آن بنگرند و نصوص اسلامی را در آن باره بازکاوی کنند تا دیدگاه اصیل اسلام را به دور از افراط و تفریط و حب و بغض نابجا، تبیین و ارائه نمایند. این پژوهش برای تحلیل روایات «کتاب الصلح» از صحیح بخاری سامان یافته و هدف از آن، یکی ارائه دستاورد صحیح بخاری در موضوع پرارزش صلح است و دیگری تبیین و تحلیل امتیازات و کاستی های روشی و محتوایی مؤلف در نقل روایات، چینش و نام گذاری ابواب، و سایر اجزای آن براساس معیارهای نقد روایی است. در ارتباط با «کتاب الصلح» صحیح بخاری تاکنون تحقیقی ارائه نشده است. این پژوهش با شیوه توصیفی، تحلیلی و انتقادی انجام گرفته است. نتیجه به دست آمده بیانگر آن است که هرچند طرح مبحثی با عنوان «کتاب الصلح» در صحیح بخاری کاری نوآورانه و تحسین برانگیز به شمار می آید؛ اما از نظر چینش و عناوین ابواب و نوع روایاتی که در هر باب و ذیل هر عنوان ذکر کرده، کاستی ها و بی سامانی های شگفتی وجود دارد که از ارجح و اهمیت «کتاب الصلح» بسیار کاسته و آن را از رویکرد اصلی و هدف راستین طرح آن دور ساخته است.

کلیدواژه ها: صلح در اسلام، کتاب الصلح، صحیح بخاری، تحلیل انتقادی.

* دانشیار، گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران (نویسنده مسئول) / karam.siyavoshi@basu.ac.ir

** دانش آموخته کارشناسی ارشد، گروه الهیات، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران / Sy8164787@gmail.com

۱. مقدمه

موضوع صلح و نوع نگاه اسلام (آیات و روایات) به آن، از جمله مباحث جذاب و جالبی است که لازم است محققان مسلمان در این راستا در نصوص اسلامی با تأمل و ژرف‌نگری وارد شده و نگاه دقیق و جامع اسلام را به دور از هرگونه افراط و تفریطی تبیین و ارائه نمایند. بر این اساس موضوع صلح از مباحث اصیل و مورد نیاز جامعه اسلامی و بشری است.

صحیح بخاری که در میان کتب حدیثی عامه و از نگاه علمای آن‌ها، جایگاه برتری را به خود اختصاص داده، کتاب روایی تقریباً جامعی است که دربرگیرنده احادیث بسیاری در حوزه‌های متنوع معارف دینی است. یکی از بخش‌های آن، «کتاب الصلح» است.^۱

۱-۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

«کتاب الصلح» در صحیح بخاری دربرگیرنده روایاتی تأمل‌برانگیز در موضوع صلح و سازش است که به تحلیل و تطبیق نیاز دارد. نقد و بررسی بخش مورد بحث با هدف پرتوافکنی بر آن، در طریق بهره‌گیری مطلوب از منابع روایی، نیز تبیین مفهوم، جایگاه و هدف جامع از صلح در دین اسلام است. پالایش فکری و احیای دینی، در راستای خدمت به سنت رسول اکرم ﷺ از دیگر اهداف این پژوهش به شمار می‌آید. نیز بررسی احادیث آن از نظر وثاقت روات، صحت الفاظ و مفاهیم و جامعیت بحث و تناسب روایات در ابواب در تطبیق با آیات قرآن کریم و روایات معتبر دیگر ضروری می‌نماید.

علاوه بر آن، با توجه به اینکه پژوهش مورد بحث درباره یکی از مهم‌ترین منابع حدیثی اهل سنت است، لذا می‌تواند به سهم خود موجب گشوده شدن باب تحلیل علمی در میان منابع فریقین گردد، و ازسویی با محور قرار دادن اشتراکات در موضوع مورد بحث، گامی در جهت تقریب فریقین به شمار آید.

بدین‌سان در پژوهش پیش رو، لازم است به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

۱. احادیث و مفاهیم مطرح‌شده در «کتاب الصلح» صحیح بخاری به‌لحاظ اصالت و

جامعیت چه جایگاهی دارند؟

۲. احادیث «کتاب الصلح» صحیح بخاری در مقایسه با دیگر روایات فریقین و در تطابق

با آیات قرآن، از چه وضعیتی برخوردارند؟

۱-۲. روش پژوهش

شیوه انجام این پژوهش توصیفی تحلیلی و انتقادی است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع صلح، از گذشته تاکنون پژوهش‌های متعددی ارائه شده، اما درباره موضوع خاص «کتاب الصلح» صحیح بخاری هیچ پژوهش جداگانه‌ای سامان نیافته است؛ لذا درباره این پژوهش به صورت خاص پیشینه‌ای وجود ندارد.

۱-۴. معرفی صحیح بخاری و مؤلف آن

الف) محمد بن اسماعیل بخاری، در سال ۱۹۴ق، در بخارا^۲ دیده به جهان گشود. وی در کودکی، پدرش را از دست داد و از آن پس، مادرش به تربیت او پرداخت. خانواده وی پیرو مذهب زرتشت بوده‌اند. اولین شخصی که از خانواده او مسلمان شده، جد پدری اش «مغیره» بوده که با وساطت «یمان جعفی»، استاندار بخارا، اسلام آورده است. بخاری در شرح حال خود آورده است که در ده سالگی، حفظ حدیث را آغاز نموده و در شانزده سالگی، به همراه مادر و برادرش راهی مکه شده و شش سال در آن شهر و نیز مدینه اقامت گزیده است. در این سالیان، بخاری به فراگیری علوم دینی پرداخته است. او برای تکمیل معلومات دینی خود به خراسان، عراق، حجاز، شام، مصر و... سفر کرده و از استادان بزرگی چون احمد بن حنبل، یحیی بن معین، اسحاق بن راهویه بهره برده است. در سفر به نیشابور اعتقادش به مخلوق بودن قرآن سبب کشمکش‌های میان او و محمد بن یحیی دهلوی عالم سرشناس آن دیار شده است! بخاری پس از سخت‌کوشی‌های فراوان و پدید آوردن کتاب‌هایی چند، به زادگاه خویش بازگشت، اما اختلاف میان او و خالد بن احمد (والی بخارا) زمینه تبعید وی را به سمرقند فراهم آورد. وی ناچار از سکونت در روستای خرتنک شد و سرانجام در همان‌جا در سال ۲۵۶ق، جهان را بدرود گفت (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۵-۳۳).

بخاری تألیفات متعددی پدید آورده که مهم‌ترین آن‌ها الجامع الصحیح، التاریخ الکبیر، الضعفاء الکبیر، المسند الکبیر، خلق أفعال العباد، اسامی الصحابة، المبسوط، مختصر من

۲۱۶ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال شانزدهم، شماره سی و یکم، بهار و تابستان ۱۴۰۳، ص ۲۱۳-۲۵۰

تاریخ النبى ﷺ و... است (ابن ندیم، ۱۳۴۶ش: ۴۱۹؛ سزگین، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۲۲۰-۲۵۹؛ معارف، ۱۳۸۸؛ پاکتچی، ۱۳۹۲).

ب) صحیح بخاری: این کتاب، نخستین کتاب حدیثی فراگیر اهل سنت بوده و معتبرترین مأخذ حدیث نزد عالمان سنی مذهب شناخته شده است. نام اصلی آن، الجامعُ الصحیحُ المسندُ المختصرُ منْ أمورِ رسولِ اللهِ و سُننِهِ و أيامِهِ است که جامع بین روایات اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و فقهی و... است. وی انگیزه خود را از تألیف این کتاب، توصیه استادش اسحاق بن راهویه دانسته که گفته «لو جَمَعْتُمْ کتاباً مُختَصِراً لِصَحیحِ سُنَّةِ رسولِ اللهِ». ^۳ البته با وجود این، حتی از نظر محدثان و محققان اهل سنت در صحیح بخاری احادیث غیر صحیح وجود دارد. ^۴

نکته مهم دیگر اینکه نه بخش های محتوایی ۹۷ گانه در صحیح بخاری به صورت منظم و موضوعی چینش شده اند و نه عناوین ابواب به صورت منطقی و گویا نام گذاری شده اند، و نه احادیث در داخل ابواب به صورت کاملاً موضوعی و مرتبط ارائه شده اند؛ چنان که دو اشکال اخیر درباره «کتاب الصلح» در این نوشتار تبیین خواهد شد.

بنابراین، صحیح بخاری دارای ۹۷ کتاب و ۳۴۵۰ باب است. تعداد احادیث آن را با مکررات، ۷۵۶۳ و بدون آن ها، حدود ۲۴۰۷ حدیث دانسته اند ^۵ (همان).

۲. «صلح» در لغت و اصطلاح

صلح در لغت، آشتی و سازش معنا می دهد. صاحب أقرب الموارد گوید: صلح، اسم از مصالحه است که به معنای "صلاح" و "ضد فساد" نیز آمده است: «صَلَحَ الشَّيْءُ صَلَاحًا: ضَدَّ فَسَادًا»؛ لذا در قرآن گاهی در مقابل «فساد» آمده و گاهی در مقابل «سپه» آمده: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (اعراف: ۵۶ و ۸۵)، «وَأَخْرَجُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلْقًا مُصَالِحًا وَ أَخْرَجَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲). راغب گوید: صلح در موارد زیادی مخصوص از بین رفتن نفرت و کینه از میان مردم است. گفته می شود اصْطَلَحُوا وَ تَصَالَحُوا: صلح کردند و کینه شان از میان رفت (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۴۱۲؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۳۲۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۱۲۵؛ مهنا، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۳۱؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۱۴۲-۱۴۳).

یکی از واژگان هم‌معنا با واژه «صلح» در زبان عربی و به تبع آن در قرآن کریم، واژه «سَلِّمْ» است که در آیات و روایات، در اشکال گوناگون صرفی و در مفاهیم و مضامین نزدیک به «صلح» به کار رفته است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۳۴۴؛ راغب، ۱۴۱۲ق: ۴۲۳). تقابل «سَلِّمْ» با «حرب» در تعبیری مانند «سَلِّمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» نشانه استنباط و رواج معنای سازش، هماهنگی و اتحاد از این واژه است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۱۰: ۲۶۵ با تصرف). لذا صاحب ابن عباد آورده است: «السَّلْمُ وَالسَّلْمُ وَالسَّلَامُ وَالْمَسَالْمَةُ: وَاحِدٌ وَهُوَ الصَّلْحُ.»



اما صلح در اصطلاح فقهی عبارت است از توافق و سازش میان دو یا چند نفر بر ایجاد چیزی میان خود، از قبیل تملک عین مال یا منفعت آن و یا نقل حقی و یا اسقاط آن و یا ابراء دینی و غیر آن. خواه به طور رایگان باشد و یا در ازای گرفتن عوض (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۱۹۲؛ زین الدین، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۱۹۵؛ مصطفوی نیا، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۸۷).

برخی صلح را به عقدی که برای رفع نزاع میان دو یا چند نفر تشریح شده، تعریف کرده‌اند (محقق حلی، ۱۳۸۹ق، ج ۲: ۳۶۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۷۲؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۸۵).

همچنین در اصطلاح حقوقی، صلح عبارت است از پیمان عدم تعرض، نجنبیدن و همزیستی مسالمت‌آمیز؛ یا به مفهومی وسیع‌تر، به فقدان مخاصمات، یا دوستی و موَدّت فعال در روابط بین دو یا چند کشور، به نحوی موفقیت‌آمیز، صلح می‌گویند. به عقیده برخی صلح واقعی صرفاً فقدان مخاصمات فعال نیست، بلکه وجود «آرامش در نظام» است (علی‌بابایی،

از نظر ترمینولوژی^۷ این کلمه معانی مختلفی دارد. گاهی به «حالتی که بر اثر پایان گرفتن یا نبودن جنگ و ناآرامی پدید می آید» گفته می شود و گاهی عمل یا فرایند پایان بخشیدن به جنگ یا اختلاف را صلح می گویند (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۳). بنابراین صلح در جایی معنا دارد که وظیفه جنگیدن باشد؛ ولی مصلحت ایجاب می کند که با دشمن قرارداد صلح امضا شود. مثل جایی که تعداد مسلمانان کم است و نمی توانند در مقابل دشمن مقاومت کنند، یا به صورت موقت ترک محاصره می کنند تا کسب نیرو نمایند و یا به این امید که طرف مقابل در اسلام وارد شود. پس صلح در دو موضع است: ۱. جایی که دو نیرو در مقابل هم قرار گرفته اند، لکن وساطت صورت می گیرد و قرارداد صلح بسته می شود. مثل صلح حدیبیه و صلح امام حسن علیه السلام؛ ۲. صلح به معنای جنگ نکردن، و این در جایی است که توانایی جنگیدن نیست و جنگ سودی ندارد، پس پیمان صلح بسته می شود (محقق حلی، ۱۳۸۹، ج ۱۶: ۶۲۸).

۳. ابعاد صلح در دین اسلام

اسلام، همان گونه که از نام آن بر می آید، دین دعوت به زندگی مسالمت آمیز جمعی و جهانی است^۸ و با جامع نگری خط مشی سیاست داخلی و خارجی خود را بر زیست مسالمت آمیز نهاده و حقیقت جنگ و جهاد نیز در آن تنها برای دفاع از حقوق اساسی و انسانی مستضعفان^۹ و مظلومان است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۲۰: ۱۰۴ با تصرف).^{۱۰}

شایان ذکر است که اندیشه آشتی میان آدمیان، چه در سطح جهانی و چه در سطح امت، مظهري از اندیشه اصیل صلح حاکم بر ارکان هستی است که همان نظریه اصولی و اساسی اسلام است. در دین اسلام، قاعده اصلی و اساسی صلح است و جنگ جز در شرایط خاص و استثنایی تجویز نشده است.^{۱۱}

آنچه در تاریخ پرافتخار انبیا علیهم السلام پس از توحید و پرستش خدای یکتا مشهور و مشهود است، همانا ظلم ستیزی برای برقراری صلح عادلانه جهانی است. سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز در تمامی دوران رسالت بیانگر صلح جویی ایشان است؛ برای مثال، در زمان فتح مکه اهالی مکه که از سخت ترین فشارها بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش دریغ نکرده بودند، مورد نوازش قرار گرفتند و

با آن‌ها رفتاری کریمانه صورت گرفت (ر.ک: ابن هشام، ۱۹۶۳م، ج ۲: ۲۷۵).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز تا جایی که ممکن بود، از نبرد با مخالفان لجوج خود پرهیز می‌کرد. رفق و مدارا روش او در حکومت بود. این روش او در مواجهه آن حضرت با ناکثین، قاسطین و مارقین انکارناپذیر است، مگر آنجا که چاره‌ای جز آن نبود (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۱۰: ۲۸۲).

۴. مبحث اصلی

۴-۱. معرفی کتاب الصلح

«کتاب الصلح» کتاب پنجاه و سوم از صحیح بخاری و مشتمل بر ۱۴ باب و ۲۰ روایت^{۱۲} است که عناوین ابواب و مباحث هر باب در ادامه به ترتیب ارائه و تحلیل خواهد شد. گفتنی است که در میان کتب روایی اهل سنت، فقط صحیح بخاری مشتمل بر «کتاب الصلح» است؛ چه حتی دیگر کتب سنی و منابع روایی متأخر سنی مشتمل بر باب الصلح هم نیستند تا چه رسد به کتاب الصلح! لذا این امر در صحیح بخاری در نوع خود بدیع است؛ بلکه به طور کلی صحیح بخاری به عنوان اولین کتاب روایی فریقین به شمار می‌رود که دارای چنین بخش و عنوانی است. اما در جوامع روایی متأخر شیعه، وسائل الشیعه و به تبع آن، مستدرک الوسائل از بخش «کتاب الصلح» برخوردارند. البته در جوامع متقدم شیعه نیز هر سه کتاب اصلی یعنی الکافی، الفقیه و التهذیب دارای بخشی به نام «باب الصلح» هستند؛ به ویژه در الکافی که مشتمل بر بخش دیگری به نام «باب الاصلاح بین الناس» نیز هست که روایات دو بخش مربوط به صلح در الکافی روی هم، دو برابر روایات «کتاب الصلح» در صحیح بخاری است.

ناگفته نماند مسلم نیشابوری در صحیح خود در «کتاب الجهاد و السیر» بابی به «صلح حدیبیه» اختصاص داده و نام آن را «باب صلح الحدیبیه فی الحدیبیه» نام نهاده و ۷ روایت را در ذیل آن آورده است (ر.ک: نیشابوری، ۱۴۱۹ق: ۷۴۲). در ادامه روایات ابواب کتاب صلح به همان ترتیبی که در صحیح بخاری آمده، ارائه و تحلیل می‌شود؛ به این صورت که ابتدا عنوان و محتوای کلی باب مورد تحلیل قرار می‌گیرد و پس از روایات مطرح شده در باب، به لحاظ سندی و محتوایی تبیین و تحلیل می‌شوند.

۲-۴. عناوین باب‌ها

یکی از اجزای مهم در هر نوشته به‌ویژه کتب روایی، عناوینی است که در بخش‌های مختلف (کتب، ابواب و...) مطرح می‌شود. بر این اساس طرح عنوان برای هر باب ضمن اینکه از ضروریات کتب روایی است، اما رسایی و پیوند آن با مباحث مذکور در باب، دارای اهمیت بسیار است. به‌طور کلی یکی از ایرادهای اساسی به صحیح بخاری ناهماهنگی عناوین ابواب با روایات منقول در ابواب است (ر.ک: شاکر، بی‌تا: ۵۸-۵۹)!

۳-۴. تحلیل و نقد عناوین باب‌های چهارده‌گانه

عنوان باب اول، عبارت «ما جاء فی الإصلاحِ بَینَ النَّاسِ»^{۱۳} است که عنوانی بسیار کلی است و همه آنچه را مربوط به صلح و سازش است، دربرمی‌گیرد. حتی این عنوان می‌توانست عنوان خود «کتاب الصلح» باشد؛ با وجود این، بخاری در باب اول تنها دو روایت را آورده که روایت اول ارتباطی به صلح ندارد! و روایت دوم هم فقط اشاره به نزول آیه‌ای دارد که دعوت به صلح می‌کند.

اما در ارتباط با آیه «لَا خَیْرَ فِی کَثِیْرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ...» (نساء: ۱۱۴) که بخاری آن را پس از عنوان باب اول آورده، می‌توان گفت هرچند اشاره به این آیه منطبق بر جهت‌گیری عنوان باب است، روشن نیست که چرا فقط به همین یک آیه بسنده شده و آیات متعدد دیگری که دعوت به صلح و آشتی در آن‌ها روشن است، مورد توجه قرار نگرفته است.^{۱۴}

شگفت آنکه بخاری پیش از ذکر روایت اول، عبارت «وَأَخْرُجَ الْإِمَامُ إِلَى الْمَوَاضِعِ لِيُصْلِحَ بَیْنَ النَّاسِ بِأَصْحَابِهِ» را آورده که به‌ظاهر برگرفته از همان روایت اول است؛ اما اینکه این عبارت یا عنوان پیش از روایت اول آمده، بیانگر نوعی پریشانی در روش بخاری است.

عنوان باب دوم «لَيْسَ الْكَاذِبُ، الَّذِي يُصْلِحُ بَیْنَ النَّاسِ»^{۱۵} است که بعینه از روایت همین باب اخذ شده است. بخاری می‌توانست آن را با تعبیر کوتاه‌تر و رساتری مانند «المصلح لیس بکاذب» نام‌گذارد. در هر صورت این عنوان به نکته ظریف و لطیفی اشاره دارد و الهام‌بخش این مطلب مهم است که برقراری صلح و دوستی میان مردم به‌قدری ارزشمند است که اگر فردی

برای دستیابی به آن در میان دو فرد یا دو گروه، سخنانی مطرح نماید که به ظاهر با واقعیت تطابق نداشته باشد، نباید وی را دروغ‌گو به شمار آورد.

بخاری برای باب سوم عنوان «قَوْلُ الْإِمَامِ لِأَصْحَابِهِ: اذْهَبُوا بِنَا نَصْلِحُ»^{۱۶} را برگزیده که از روایت باب اخذ شده و به هیچ وجه شایستگی قرار گرفتن برای عنوان را ندارد. نکته دیگر اینکه فقط یک روایت در ذیل این باب آمده که به احتمال زیاد همان روایتی است که در باب اول آمده است.

باب چهارم با عبارت «أَنْ يَصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصَّلْحَ خَيْرٌ» که بخشی از آیه ۱۲۸ سوره نساء است، نام‌گذاری شده است. این باب نیز تنها مشتمل بر یک روایت در خصوص آشتی میان زوجین است، و بهتر بود با عنوانی مناسب‌تر و نزدیک‌تر به مضمون روایت، نام‌گذاری می‌شد. آن‌گاه برای تأیید مضمون آن، به آیه استناد می‌شد. تنها روایتی هم که در این باب از قول عایشه و بدون انتساب به پیامبر ﷺ ذکر شده، به نوعی تفسیر همان آیه است؛ زیرا اگر هدف از تشکیل این باب، تفسیر آیه مذکور بود، ضرورت داشت بخاری سایر اقوال و روایات را در خصوص سبب نزول و یا تفسیر آیه ذکر کند و فقط به ذکر قول عایشه که حدیثی موقوف است، بسنده نکند. به‌طور کلی، اگر هدف از نوشتن «کتاب الصلح» جمع‌آوری احادیث در موضوع صلح بوده، آوردن آیات مرتبط به‌منظور تأیید روایات، نه تنها اشکالی ندارد که بسیار سودمند است؛ اما اگر هدف از این باب ارائه تفسیر آیه مطرح شده بوده، لازم بود بخاری این روایت را فقط در «کتاب التفسیر» مطرح می‌نمود و نه در «کتاب الصلح»؛ چنان‌که مُسَلِم به‌درستی آن را فقط در «کتاب التفسیر» (ح ۳۰۲۱) آورده است.

عنوان باب پنجم عبارت «إِذَا اصْطَلَحُوا عَلَى صُلْحٍ جَوْرٍ فَالْصَّلْحُ مَرْدُودٌ»^{۱۷} است که به ظاهر بخاری آن را از مجموع روایات مربوط به همین موضوع استنباط نموده است؛ هرچند از روایات اندکی که وی در این باب آورده، جز یک روایت مابقی ارتباطی چندانی با عنوان و موضوع باب ندارند و مباحث پراکنده و غیرمرتبطی در آن‌ها آمده است. از جمله دومین حدیث (۲۶۹۷) هیچ تناسبی با این باب ندارد و تنها حدیث (۲۶۹۵) که در شماره (۲۶۹۶) نیز تکرار شده، با عنوان باب متناسب و مرتبط است. شایان ذکر است که احادیث مرتبط دیگری در منابع اهل سنت در ارتباط با عنوان و موضوع باب وجود دارد که بخاری از ذکر آن‌ها تن زده است!

ناگفته روشن است اندیشه‌ای که بخاری در قالب عنوان باب پنجم مطرح نموده، ارزشمند و درس آموز است؛ زیرا حتی اگر در قالب صلح - که بسیار مرضی حق تعالی است - ستمی بر کسی رود و آن صلح برخلاف قوانین و موازین شرعی، عقلی و عرفی صورت گیرد، چنان صلحی مردود است.

بخاری باب ششم را عبارت بلند «كَيْفَ يَكْتَبُ: هَذَا مَا صَالَحَ فُلَانٌ بِنِ فُلَانٍ، وَفُلَانُ بِنِ فُلَانٍ، وَإِنْ لَمْ يَنْسُبْهُ إِلَى قَبِيلَتِهِ أَوْ نَسَبِهِ»^{۱۸} نام نهاده که به ظاهر قصد وی از آن آموزش روش صلح نامه نویسی بوده است! در هر حال ضرورتی برای طرح چنین عنوان طولانی ای نبوده، به جای آن می توانست عنوان کوتاهی مانند «كَيْفَ يَكْتَبُ الْمَصَالِحَةَ» را قرار دهد که به روشنی گویای مقصود بود. علاوه بر آن، دو روایتی که بخاری در این باب آورده، تنها به کیفیت نگارش صلح حدیبیه اشاره دارد که به هنگام نگارش آن، برخی اعتراض‌ها از سوی نماینده مشرکان صورت گرفته و سرانجام با هدایت پیامبر ﷺ صلح نامه اصلاح شده است.^{۱۹}

عنوان باب هفتم «الصلح مع المشركين» نام نهاده شده و مشتمل بر بخش اندکی از یک روایت است که به پیشگویی پیامبر ﷺ درباره صلحی می پردازد که قرار بوده در آینده بین مسلمانان و امپراتوری روم برقرار شود. روایت چنین است: وَقَالَ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «ثُمَّ تَكُونُ هُدْنَةٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ».^{۲۰}

همچنین بخاری در ابتدای این باب و پیش از ذکر روایت پیش گفته، اطلاع داده که در خصوص صلح با مشرکین (رومیان)، از ابوسفیان نیز گزارشی وجود دارد که به ظاهر مقصود وی قصه‌ای است که در کتاب «بَدْءُ الْوَحْيِ» (باب ۶)، از وی نقل کرده است؛^{۲۱} اما آنچه در کتاب «بَدْءُ الْوَحْيِ» به نقل از ابوسفیان آورده، گزارشی مفصل از سفر وی به روم و هم‌زمانی این سفر با رسیدن نامه پیامبر ﷺ به دربار روم و دعوت پادشاه روم از ابوسفیان برای گفت‌وگو با وی درباره پیامبر ﷺ است. این گزارش گرچه به تصدیق نبوت پیامبر ﷺ از سوی فرمانروای روم و تمسخر آن حضرت ﷺ توسط معاویه اشاره دارد، به صلح با مشرکین و پیشگویی پیامبر ﷺ در این باره هیچ ارتباطی ندارد!

بخاری در باب هشتم که آن را «الصلح فی الدّیة»^{۲۲} نام نهاده و به روایات مربوط به مصالحه در دیه اختصاص داده، فقط یک روایت آورده است که گشودن یک باب جداگانه برای

نقل فقط یک روایت، حاکی از ضعف و نقص این باب و روش بخاری است؛ چه اگر از نظر بخاری روایات دیگری در این باره یافت نشده، ضرورتی به اختصاص یک باب به مصالحه در دیه وجود نداشته است و وی همین یک روایت را در دیگر ابواب مرتبط، می‌توانست ذکر نماید. اما باب نهم با عنوان مطوّل "قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ» وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»^{۲۳} نام‌گذاری شده که بخاری می‌توانست به‌جای قرار دادن عین روایت، مفهوم آن را عنوان باب قرار دهد؛ مثلاً «قول النبي في صلح ابنه الحسن» یا تعابیر کوتاه و مشابه دیگری را برگزیند.^{۲۴}

بخاری عنوان باب دهم را با عبارت استفهامی «هَلْ يَشِيرُ الْإِمَامُ بِالصَّلْحِ»؟^{۲۵} نام‌گذاری نموده که ظاهراً بر تشویق و ترغیب پیامبر ﷺ به صلح دلالت دارد؛ لذا سزاوار بود روایاتی مرتبط با عنوان در آن می‌آورد؛ اما عنوان باب با محتوای دو روایتی که در آن آمده، بی‌تناسب است!

عنوان باب یازدهم «فَضْلُ الْإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ وَالْعَدْلِ بَيْنَهُمْ» است که آشکارا به برتری مصالحه و برقراری عدالت میان انسان‌ها اشاره دارد؛ لذا سزاوار بود که بخاری در آن احادیثی مرتبط با همین عنوان گزارش نماید؛ اما وی تنها یک روایت در این باب آورده که آن‌هم صرفاً به موضوع عدالت‌ورزی اشاره دارد و نه موضوع صلح!

باب دوازدهم نیز با عنوان «إِذَا أَسَارَ الْإِمَامُ بِالصَّلْحِ فَأَبَى، حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْحُكْمِ الْبَيْنِ»^{۲۶} برایشانی آن، تنها یک روایت دارد که از جهاتی قابل نقد و بررسی است. به‌جای عنوان مطرح‌شده، مناسب بود تعبیری چون «ضرورت تبعیت از فرمان صلح امام» عنوان باب باشد؛ چنان‌که مسلم، روایت بخاری را در «کتاب الفضائل» باب "وجوب إتباعه «ص»" (ح ۲۳۵۷) گزارش نموده است. دیگر اینکه، سزاوار بود بخاری به‌جای اختصاص یک باب به این روایت، آن را در باب دهم که عنوان آن «هَلْ يَشِيرُ الْإِمَامُ بِالصَّلْحِ»؟ بود، ذکر کند.

بخاری باب سیزدهم را «الصلح بين الغرماء وأصحاب الميراث والمُجَارَفَةِ فِي ذَلِكَ»^{۲۷} نام‌گذاری کرده، و آن را با سخن یا فتوای ابن عباس: «لَا بَأْسَ أَنْ يَخْرُجَ الشَّرِيكُ، فَيَأْخُذَ هَذَا دِينًا، وَهَذَا عَيْنًا، فَإِنْ تَوَى لِأَحَدِهِمَا لَمْ يَرْجِعْ عَلَى صَاحِبِهِ»^{۲۸} و بدون ذکر سند آغاز کرده است که

روش بخاری در این مورد نیز پسندیده نیست؛ چون صحیح بخاری یک جامع حدیثی است و نه یک کتاب فضایل اخلاقی، که ذکر سند در آن اهمیت چندانی نداشته باشد. به علاوه این باب هم تنها مشتمل بر یک روایت است؛ تازه رویکرد آن هم اشاره به معجزه یا کرامتی است که از جانب رسول اکرم ﷺ رخ داده است. بنابراین ارتباط چندانی با موضوع صلح به معنای دقیق کلمه ندارد.

بخاری آخرین باب کتاب صلح را با عنوان کوتاه «الصلح بِالَّذِينَ وَالْعَيْنِ»^{۲۹} نام گذاری نموده، که تنها یک روایت دارد. وی این روایت را با اختلافی در متن و سند در باب دهم «هَلْ يَشِيرُ الْإِمَامُ بِالصَّلْحِ؟» نیز آورده بود؛ لذا حتی در صورت اصالت این روایت، ضرورتی برای تکرار آن در دو باب جداگانه از کتاب صلح وجود ندارد.

بدین سان روشن شد که روش مؤلف صحیح بخاری در نام گذاری باب‌ها به سبب طرح عناوین طولانی و ناروشن و به سبب بی ارتباط بودن عناوین باب‌ها با محتوای آن‌ها دچار نابسامانی شگفت‌آوری است.

۴-۴. تحلیل محتوای ابواب

باب اول مشتمل بر دو گزارش است یکی به نقل از ابو حازم از سهل بن سعد درباره حرکت پیامبر ﷺ با گروهی از مردم برای برقراری صلح در میان بنی عمرو بن عوف: «...عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَنَسًا مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، كَانَ بَيْنَهُمْ شَيْءٌ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فِي أَنَسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَصِلُحُ بَيْنَهُمْ...» (ح ۲۶۹۰)؛ اما نقل ادامه آن با توجه به اینکه هیچ پیوندی با موضوع صلح ندارد،^{۳۰} کاری زائد بوده است. لذا با توجه به بخش دوم می توان مدعی شد که موضوع صلح در این روایت امری فرعی است و گویی موضوع اصلی آن درباره عملکرد امام و مأمومین در حین برگزاری نماز جماعت پس از وارد شدن فرد تازه‌وارد و بیان راهکاری از پیامبر ﷺ در این رابطه است؛ البته گوشه چشمی هم به فضیلتی برای ابوبکر دارد.^{۳۱}

بخاری، این روایت را به مناسبت هریک از دو بخش آن در چند جای دیگر از صحیح خود با عناوین مختلفی آورده که همه آن‌ها به «سهل بن سعد ساعدی» ختم می‌شوند! بنابراین روایتی «واحد» به شمار می‌آیند.

نکته قابل توجه دیگر آنکه بین این روایت و تنها روایت باب سوم (ح ۲۶۹۳) پیوند وثیقی برقرار است. درحقیقت هر دو گزارش مربوط به یک ماجراست. با این تفاوت که در روایت باب اول اشاره دارد که پیامبر ﷺ برای برقراری صلح میان «بنی عمرو بن عوف» که دچار اختلاف شده بودند، روانه می‌شود؛ اما در روایت باب سوم ابوحازم از سهل بن سعد گزارش می‌کند: **أَنَّ أَهْلَ قُبَاءِ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامُوا بِالْحِجَارَةِ، فَأَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «إِذْهَبُوا بِنَا نُصَلِّحْ بَيْنَهُمْ».**^{۳۲} و به جای «بنی عمرو بن عوف» به رخداد جنگ و درگیری در بین «اهل قبا» اشاره نموده است. بدین سان این دو روایت (۲۶۹۰ و ۲۶۹۳) دو گزارش با اندکی اختلاف از یک ماجرا هستند که بخاری بدون دقت آن را به عنوان دو ماجرای متفاوت آورده است!

بخاری در گزارش دوم (۲۶۹۱) از قول انس آورده است که به پیامبر ﷺ گفته شد که به نزد عبدالله بن ابی برود!^{۳۳}

ولی روشن نیست که هدف از دعوت پیامبر ﷺ به این رفتن، چه بوده و مربوط به چه ماجرای است؟ جز با مراجعه به گزارش‌های تاریخی که در سایر کتب روایی و تفسیری درباره ماجرای مطروحه در روایت نقل شده است. طبق همین روایت، پس از ورود پیامبر ﷺ به نزد عبدالله بن ابی و با توجه به توهینی که وی نسبت به پیامبر ﷺ روا داشته، زمینه وقوع پرخاشگری میان یاران دو طرف شکل می‌گیرد؛ اما با دخالت پیامبر ﷺ و نزول آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...» (حجرات: ۹) قائله پایان می‌یابد. طبق نقل زرکشی، ابن بطال^{۳۴} گفته: شأن نزول آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ...» هیچ ربطی به ماجرای عبدالله بن ابی و اصحاب او ندارد، زیرا اصحاب وی مؤمن نبوده‌اند؛ بلکه شأن نزول آیه مربوط به گروهی از اوسیان و خزرجیان است که بر سر حقی، راه اختلاف پیمودند و با عصا و کفش به جان یکدیگر افتادند (نک: زرکشی، ۱۴۲۴ق، ج ۲: ۵۹۶). آن‌گاه ابن حجر عسقلانی با اشاره به سخن ابن بطال می‌نویسد: «... امکان دارد که مسئله را بر "تغلیب" حمل کرد؛ هرچند در این صورت اشکال دیگری رخ می‌نماید که حدیث اُسامه به‌صراحت بیان می‌دارد که ماجرای مذکور، پیش از جنگ بدر و مسلمان شدن عبدالله بن ابی و یارانش رخ داده است، اما آیه مورد استناد، در سوره حجرات مدت‌ها پس از آن، به‌هنگام ورود هیئت‌های مهمان نازل شده است؛ باین حال، احتمال می‌رود که آیه اصلاح (حجرات: ۹) پیش از این نازل شده باشد که در این صورت، اشکال فوق برطرف

می شود» (ابن حجر، ۱۳۷۹، ج ۵: ۲۲۸). در واقع حمل مسئله بر تغلیب، بی آنکه مستند به کتاب یا سنت باشد، باطل است و شاید ابن حجر نیز متوجه ضعف استدلال خود شده است، لذا می گوید: «امکان دارد مسئله را بر تغلیب حمل کرد.»

در هر صورت با توجه به تصریح قرآن کریم و جدا از هر سبب نزولی که آیه مذکور داشته باشد، مسلمانان موظف اند تا در هر شرایطی بین خودشان صلح و سازش برقرار کنند؛ چراکه آرامش برای جامعه اسلامی بسیار بااهمیت و ضروری است و اگر آرامش و آشتی از جامعه انسانی دور شود، کینه و دشمنی جای آن را خواهد گرفت و مشکلات فراوانی را برای مسلمانان در پی خواهد داشت.

مسلم نیشابوری این روایت را در کتاب «جهاد و سیر» باب «دعاء النبی و صبره علی اذی المنافقین» (ح ۱۷۹۹) آورده است که به نظر نقل مسلم نسبت به بخاری در جای مناسب تری بوده است؛ زیرا آنچه بخاری در ذیل این گزارش نقل کرده بود، به ویژه آیه ای که به آن پیوند داده بود، کاملاً غیر مرتبط است.

بخاری در باب دوم تنها یک حدیث را آورده است: حدثنا عبدالعزیز بن عبدالله، حدثنا ابراهیم بن سعد، عن صالح، عن ابن شهاب، أن حمید بن عبدالرحمن أخبره أن أمهًا كَثُومٌ بِنْتُ عَقْبَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكُذَّابُ الَّذِي يَصْلُحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا» (ح ۲۶۹۲).

... از ام کثوم، دختر عقبه بن ابی معیط نقل شده که گفت: شنیدم رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا بر زبان آورد، دروغ گو شمرده نمی شود.»

اشکال اول بر بخاری آن است که وی در این باب تنها یک حدیث در موضوع مورد بحث آورده است. اشکال دیگر آنکه شایسته بود وی این یک حدیث را نیز به همراه احادیثی که مشتمل بر یک استثنا و جواز در خصوص اصلاح بین مردم اند، مثل احادیث استثنای نجوا،^{۳۵} ذیل یک باب مطرح نماید.

اگرچه این روایت به لحاظ سندی با مشکلی مثل اشتراک نام راویان روبه روست؛^{۳۶} اما از نظر محتوا قابل پذیرش بوده و در منابع روایی فریقین روایاتی با مضمون مشابه وجود دارد؛

چنان که از رسول اکرم ﷺ روایت شده که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ الْكَذِبِ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفَسَادِ»^{۳۷} (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۲۵۳) و از امام صادق علیه السلام روایت شده که «الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ، إِنَّ الْمُصْلِحَ لَيْسَ بِكَذَّابٍ إِنَّمَا هُوَ الصَّلِحُ لَيْسَ بِكَذِبٍ»^{۳۸} (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۱۰).

بخاری در باب چهارم فقط به ذکر یک روایت موقوف در تبیین صلح مورد نظر از آیه «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا» (نساء: ۱۲۸) بسنده نموده است: «...عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَالَتْ: هُوَ الرَّجُلُ يَرَى مِنْ امْرَأَتِهِ مَا لَا يَعْجِبُهُ، كَبْرًا أَوْ غَيْرَهُ، فَيُرِيدُ فِرَاقَهَا، فَتَقُولُ: أَمْسِكْنِي وَاقْسِمِ لِي مَا شِئْتَ، قَالَتْ: فَلَا بَأْسَ إِذَا تَرَاضِيَا.»^{۳۹} (۲۶۹۴) حال آنکه در ذیل همین آیه، روایات متعددی از صحابه و تابعین در تبیین چگونگی این صلح گزارش شده است (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۱۹۶-۲۰۰ و...) نیز از سعید بن مسیب و عبیده و سلیمان بن یسار، و از امام باقر علیه السلام نقل شده که این آیه درباره دختر «محمد بن مسلمه» نازل شد که همسر «رافع بن خدیج» بود. وی زنی مسن بود و رافع بن خدیج همسر دیگری داشت که جوان بود؛ از این رو زن پیر را طلاق داد و موقعی که نزدیک بود عده اش به پایان برسد، به او گفت: اگر مایل هستی به تو رجوع می کنم، به شرطی که اگر زن جوان را بر تو مقدم دارم، شکیا باشی. او پذیرفت و با یکدیگر آشتی کردند. این همان صلحی است که درباره آن، آن آیه نازل شده است (طبرسی، ۱۳۷۲ق، ج ۳: ۱۸۳؛ واحدی نیشابوری، ۱۳۸۹: ۱۸۷؛ ابن حیان، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۸۵ و ۸۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۳۲؛ قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۵۴ و ۱۵۵). در منابع روایی شیعی هم مشابه این روایت نقل شده است (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۱۴۵؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱: ۲۷۸).^{۴۰}

اما براساس دو روایت باب پنجم برای حل و فصل اختلافی که رخ داده، توافقی بین دو نفر شکل گرفته است؛ اما یکی از طرفین پس از مدتی باخبر می شود که در این توافق بر وی جفا رفته! لذا برای دستیابی به قضاوت عادلانه به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و از وی درخواست قضاوت نموده است. طرف مقابل نیز - احتمالاً به ناچار - چنین درخواستی را مطرح نموده است:

...عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَرَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: جَاءَ أَعْرَابِي فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَالَ: صَدَقَ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ،

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا، فَرَزَنِي بِأَمْرَاتِهِ، فَقَالُوا لِي: عَلَى ابْنِكَ الرَّجْمُ، فَفَدَيْتُ ابْنِي مِنْهُ بِمِائَةِ مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَةٍ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَقَالُوا: إِنَّمَا عَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، أَمَّا الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ فَرَدُّ عَلَيْكَ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ - فَأَعِدْ عَلَى امْرَأَةٍ هَذَا فَارْجُمَهَا». فَغَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسٌ فَرَجَمَهَا (۲۶۹۵).

یکی از روایان این روایت گزارش گونه، ابوهریره است که وضعیت جرح و تعدیل وی از نظر رجالیون فریقین نیاز به بازگویی ندارد (ر.ک: ذهبی، ۱۴۲۷ق، ج ۲: ۶۰۸؛ جرجانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۵۱؛ ابن شاذان، ۱۳۵۱: ۴۹۷ و ۴۹۴؛ ابن بابویه، ۱۳۷۷: ۱۸۴ و ۱۸۵). اما راوی دیگر این گزارش، «زید بن خالد جُهَنی» است^{۴۱} که در منابع اهل سنت روایات زیادی از وی نقل شده و ضعفی بر وی وارد نشده است. در منابع شیعی نیز از وی روایت شده است (برای مثال، ر.ک: ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۲۲).

اما در خصوص محتوای روایت فوق می توان گفت پیامبر اکرم ﷺ خود صلح و سازشی را که حلال و حرام الهی را جابه جا کند، رد کرده: «الصلح جائزٌ بَينَ المسلمینَ إِلَّا صلحاً حَرَمَ حَلَالاً، أَوْ أَحَلَّ حَرَاماً»^{۴۲} (ابن ماجه، بی تا، ج ۲: ۷۸۸؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۴۰۳؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۴۱۳). نیز از این آموزه پراچ نبوی می توان در امور اجتماعی و بین المللی بهره برد و به هنگام برقراری صلح و سازش در این گونه امور، از ضایع شدن حقوق فردی یا جمعی ممانعت به عمل آورد؛ چنان که قرآن کریم از صلح و سازشی که موجب ذلت مسلمانان و غلبه دشمنان بر آنها باشد، نهی کرده است: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ...»^{۴۳} (محمد: ۳۵). البته نباید از مصالح مهم تر در مواردی که شرایط تقیه حاکم است، غافل بود. اما درباره اینکه در این گزارش از دستور پیامبر ﷺ برای اجرای حکم رجم در مورد زنی که مرتکب زنا شده بود سخن به میان آمده، نیاز به بررسی بیشتر است؛ زیرا در اینجا این پرسش مهم مطرح است که آیا به راستی در زمان رسالت موردی از رجم صورت گرفته یا نه؟ اگر اجرای رجم در آن دوران ثابت شود، از این لحاظ هم محتوای گزارش بدون اشکال خواهد بود؛ اما اگر اثبات نشود، روایت مورد بحث با تردید جدی روبرو خواهد بود.^{۴۴}

اما بخاری در روایت دوم این باب آورده است: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ، فَهُوَ رَدٌّ»^{۴۵} (۲۶۹۶) که هیچ ارتباطی با موضوع صلح به‌ویژه با عنوان باب ندارد؛ زیرا این روایت تنها بدعت در شریعت را مردود شمرده است! حداکثر توجیهی که برای این اقدام بخاری می‌توان مطرح نمود، این است که احتمالاً از نظر وی چون "بدعت" موجب اختلاف و تفرقه می‌شود و چون این روایت از بدعت منع نموده؛ گویی به‌نوعی اختلاف و تفرقه را نشانه گرفته است که مانع صلح و آشتی است.

بخاری در باب هفتم که مربوط به پیشگویی پیامبر درباره صلح بین مسلمانان و رومیان است، آورده است: وَقَالَ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «ثُمَّ تَكُونُ هُدْنَةٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ».^{۴۶} وی در این روایت تنها به نام «عوف بن مالک» که ماجرا را از پیامبر ﷺ گزارش می‌کند، بسنده کرده است. همچنین اشاره می‌کند که این مطلب را «سهل بن حنیف»، «اسماء» و «مسور» نیز از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند. اما همین روایت به‌صورت کامل در «کتاب الجزية و المواعدة، باب ما يُحْذَرُ مِنَ الْغَدْرِ» (ح ۳۱۷۶) و با سند کاملی که باز به «عوف بن مالک» پایان می‌یابد، آمده است. در محل اخیر پیش از ذکر آن، آیه ۶۲ سوره انفال را که با باب «ما یحذر من الغدر» مرتبط است، آورده است. شگفت آنکه این روایت در «کتاب الصلح» توسط محقق یا مصحح صحیح بخاری شماره‌گذاری نشده است؛ شاید به دلیل که در اینجا فقط بخش بسیار کوتاهی از روایت اصلی (ح ۳۱۷۶) ذکر شده است.

روایات دوم و سوم این باب (۲۷۰۰ و ۲۷۰۱) مربوط به شرایط صلح حدیبیه است که متأسفانه بخاری به‌جای اینکه آن را در باب ششم که به آن صلح پرداخته ذکر کند، در اینجا گزارش نموده است.^{۴۷}

اما بخاری با ذکر روایت چهارم این باب (ح ۲۷۰۲) تنها اشاره‌ای مجمل به وجود صلح بین مسلمانان و یهود نموده است. وی از سهل بن ابوحثمه گزارش نموده که گفت: عبدالله بن سهل و محیصة بن مسعود بن زید به‌سوی خیبر رفتند و در آن روز «میان مسلمانان و یهود» صلح برقرار بود. شاید مقصود بخاری از نقل این گزارش در این موضع از «کتاب صلح»، به‌ویژه آنکه پس از ذکر ماجرای صلح حدیبیه آمده، این باشد که پس از صلح حدیبیه و به برکت آن، بین مسلمانان و یهود خیبر هم صلح برقرار شده است. هرچند بخاری چنین رویکردی درباره صلح حدیبیه

نداشته و فقط گزارشی ناقص از آن را به صورت پراکنده ارائه داده است.^{۴۸}

بخاری در تنها روایت باب هشتم (ح ۲۷۰۳) با سند خود از انس [بن مالک] نقل کرده که گفت: رَبِيعٌ دَخَرَ نَضْرَ، دندان پیشین دختری را شکست. بستگان آن دختر از بستگان رَبِيعِ درخواست خون‌بهای جراحت کردند. بستگان رَبِيعِ درخواست عفو نمودند، ولی آن‌ها نپذیرفتند. لذا هر دو طرف دعوا نزد پیامبر ﷺ آمدند و آن حضرت به قصاص امر کرد. انس بن نضر، برادر رَبِيعِ گفت: یا رسول الله ﷺ آیا دندان رَبِيعِ شکسته می‌شود؟ نه سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است که دندان او شکسته نمی‌شود! آن حضرت فرمود: «ای انس حکم خدا، قصاص است.» سپس بستگان دختر راضی شدند و عفو کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «همانا از بندگان خدا کسی هست که اگر به خدا سوگند یاد کند، خداوند سوگندش را راست می‌گرداند.»^{۴۹} فزاری از حُمَید، از انس افزوده که بستگان آن دختر راضی شدند و پرداخت خون‌بهای جراحت را پذیرفتند. این روایت نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ در اجرای حکم خدا مماشات نمی‌کرده و براساس کتاب خدا حکم می‌داده است؛ البته پس از مشخص نمودن حکم، درصدد جلب رضایت برمی‌آمده و به دنبال مصالحه بوده است.

اما آنچه در روایت بخاری به «انس بن نضر» نسبت داده شده، محل تردید است؛ زیرا وی از شهدای جنگ اُحد بوده که در دفاع از پیامبر ﷺ رشادت‌های بسیاری از خود نشان داده و به شهادت رسیده است (ر.ک: ابن هشام، ۱۹۶۳، ج ۳: ۸۳؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۱۵۰). علاوه بر آن، دلیل دیگر نادرستی سخنی که بخاری به انس نسبت داده، این است که در نقل مسلم از این ماجرا این مادر رَبِيعِ بوده که از پیامبر ﷺ درخواست عدم اجرای قصاص را داشته و در این باره سوگند خورده و نه انس.

شایان ذکر است که بخاری این روایت را با سند متفاوتی در موضعی دیگر از صحیحش نقل کرده که در آن زیادتی مبنی بر رضایت به شرط پرداخت حق الارش وجود دارد (ر.ک: ح ۴۶۱۱). همچنین بخاری روایت این باب را در «کتاب الجهاد و السیر» (ح ۲۸۰۶) و در «کتاب التفسیر» (ح ۴۵۰۰) با اندکی تفاوت تکرار نموده و در کتاب الدیات (ح ۶۸۹۴) نیز به اختصار آن را آورده است. اما همین روایت به صورت روشن‌تری درباره نسبت اطراف منازعه و جزئیات حکم اعلامی و... در صحیح مسلم در «کتاب القسامة و المحاربین» (ح ۱۶۷۵)

نقل شده است که شیوه ذکر و نقل روایت آن توسط مسلم همچون موارد پیشین بر شیوه بخاری در همه موارد ارجحیت دارد و کاستی روش بخاری را در نقل حدیث بر ملا می‌سازد.^{۵۰}

باب دهم مشتمل بر دو روایت است که روایت اول آن مربوط به برقراری سازش در یک بدهی مالی است. عمرة دختر عبدالرحمن از عایشه شنیده است که او گفت: پیامبر ﷺ صدای خصومت کسانی را در دروازه مسجد شنید که سروصدا راه انداخته بودند. یکی از دیگری می‌خواست که از طلب خود کم کند و در تقاضای خود نرمش نشان دهد و دیگری می‌گفت به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم. رسول خدا ﷺ به سوی آن‌ها رفت و فرمود: «کجاست کسی که به خدا سوگند یاد می‌کند که آنچه را معروف (پسندیده) است انجام نمی‌دهد؟» وی گفت: منم ای رسول خدا؛ هرآنچه وی دوست دارد، همان کند (ح ۲۷۰۵).

این روایت با متن و سند مشابه در صحیح مسلم نیز آمده است (ر.ک: ح ۱۵۵۷). گرچه روایت ضعف سندی دارد،^{۵۱} با توجه به تأیید محتوای آن در آیات قرآن (بقره: ۲۸؛ نور: ۲۲)، مقبول شمرده می‌شود. روایت بخاری انسان را ترغیب به عفو و گذشت برای اصلاح بین مسلمانان می‌کند و اینکه رهبران جامعه باید مردم را به انفاق و گذشت تشویق کنند تا صلح و سازش در میان آحاد جامعه اسلامی شکل گیرد.

در روایات شیعی، حتی بالاتر از درخواست عفو و گذشت، به رهبر جامعه اسلامی یادآوری شده است که با استفاده از اموال خویش برای ایجاد مصالحه میان مسلمانان اقدام نماید؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام برای برقراری صلح میان مسلمانان از اموال خویش پرداخت می‌کرد و افراد را آشتی می‌داد و در این مورد به وکلای خود سفارش می‌کرد که «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَارَعَةً فَافْتَدِيهَا مِنْ مَالِي» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۰۹). بنابراین در آیات و روایات بر ایجاد مصالحه به هرنحوی، مانند گذشت، بخشش از مال خود، خواهش و پادرمیانی برای ایجاد صلح در بین مسلمانان تأکید شده که این امر بیانگر ضرورت و اهمیت صلح در اسلام است.

اما روایت دوم این باب به لحاظ محتوا و ماجرا به روایت اول بسیار شبیه است؛ لکن چون نام افراد درگیر در روایت اول ذکر نشده، نمی‌توان مدعی شد که یکی بیش نیستند. بخاری در این روایت به نقل از کعب بن مالک آورده که وی گفت: مالی بر ذمه عبدالله بن ابی‌حدرد

داشت. زمانی که با او روبه‌رو شد (برای پس گرفتن آن مال) او را محکم گرفت؛ به‌گونه‌ای که صدایشان بلند شد. پیامبر ﷺ بر آن‌ها گذشت و فرمود: «ای کعب!» و با دست خود اشاره کرد؛ گویا می‌فرمود: «نصف.» وی نصف طلب خود را گرفت و نصف دیگر را وا گذاشت»^{۵۲} (ح ۲۷۰۶).

وی همین روایت را در چند کتاب و باب دیگر از صحیح خود با سند متفاوت و البته با متنی کامل‌تر آورده است؛ زیرا وی در اینجا از سخن پیامبر ﷺ تنها خطاب «یا کعب» را آورده، نیز نکته‌ای را که کعب از خطاب پیامبر ﷺ به خود فهمیده است. اما در ابواب دیگر، رهنمود پیامبر ﷺ خطاب به کعب روشن‌تر ذکر شده است؛ برای مثال در «کتاب الصلاة»، باب التقاضی و الملازمة فی المسجد (ح ۴۵۷)، در باب «رفع الصوت فی المساجد» (ح ۴۷۱)، در «کتاب الخصومات»، باب «کلام الخصوم بعضهم بعضاً» (ح ۲۴۱۸) و در «کتاب الصلح»، باب «الصلح بالذین و العین» (ح ۲۷۱۰).

اما نقل مکرر این روایت، با تفاوت در سند و متن آن در موارد متعدد، بیانگر نقل به معنا بودن متن روایت است. نکته مهم دیگر آنکه آیا رواست پیامبر ﷺ از طلبکار بخواهد نصف طلب خود را ببخشد و زبانی را متوجه وی نماید؟ هرچند در آیات و روایات توصیه به گذشت شده است، پیامبر ﷺ صرفاً می‌تواند برای دریافت نصف طلب و گذشت از نصف آن پیشنهاد داده باشد و نه اینکه به‌صورت دستوری لازم‌الاجرا از طلبکار (کعب) بخواهد به‌سرعت دستور آن حضرت را اجرا نماید.

نکته مهم دیگر بحث روایات تکراری است که بخاری در همین «کتاب الصلح» مرتکب شده است؛ بدین صورت که وی روایت دوم همین باب را (ح ۲۷۰۶) در تنها روایت باب چهاردهم (ح ۲۷۱۰) عیناً با عنوان «الصلح بالذین و العین» ذکر کرده است. هرچند در نقل دوم این روایت (ح ۲۷۱۰) زیاداتی آمده که در نقل پیشین آن (ح ۲۷۰۶) وجود ندارد. در نقل دوم، ماجرا در مسجد رخ داده و رسول خدا ﷺ در خانه خود بوده که صدای آن‌ها را شنیده، پرده حجره‌اش را کنار زده و به‌سوی دو گروه متخاصم رفته است. کعب بن مالک در پاسخ به اشاره دست پیامبر ﷺ می‌گوید: چنان می‌کنم ای پیامبر خدا. پیامبر ﷺ به ابن‌ابی‌حدرد هم می‌فرماید: «برخیز و طلب او را ادا کن.» در حالی که در روایت (ح ۲۷۰۶) آمده که پیامبر ﷺ بر آن‌ها گذشت و

فرمود: «ای کعب!» و با دست خود اشاره کرد؛ گویا می فرماید: نصف؛ لذا وی نصف طلب خود را گرفت و نصف دیگر را وا گذاشت.

مطابق با تنها حدیث مطرح شده در باب یازدهم، ابوهریره از پیامبر ﷺ گزارش نموده که آن حضرت فرمود: «هر روزی که خورشید طلوع می کند، به ازای هریک از مفاصل بدن انسان دادن صدقه ای لازم است؛ البته همین که انسان میان دو نفر عدالت برقرار کند، خود صدقه ای محسوب می شود...»^{۵۳} (ح ۲۷۰۷).

بخاری این روایت را در دو موضع دیگر از کتابش، البته به صورت کامل تر آورده است که در آن ها موارد دیگری از انواع صدقه که انسان می تواند با اعضای بدن خود انجام دهد، مطرح شده است؛ لکن بخاری در این باب چون نظر به موضوع برقراری عدالت و لابد صلح در میان افراد را داشته، آن را تقطیع نموده و فقط قسمت مورد نیاز را آورده است. بر این اساس، وی صورت کامل این روایت را در «کتاب الجهاد و السیر»، باب «فضل من حمل متاع صاحبه فی السفر» (ح ۲۸۹۱) و باب «من أخذ بالركاب ونحوه» (ح ۲۹۸۹) آورده است که در هریک از این دو موضع بخش مرتبط با آن را نقل کرده است.

باید گفت نحوه ذکر این روایت نیز همچون روایات بسیار دیگر در صحیح بخاری، بسیار نامنسجم است؛ چه این روایت به تمامه درباره انواعی از کار نیک و صالح است که شخص مسلمان می تواند با اعضا و جوارح خود انجام دهد؛ لذا می بایست در کتاب و بابی کاملاً مرتبط با آن ذکر شود؛ چنان که مسلم در صحیح خود به درستی آن را در «کتاب الزکات»، باب «صدقه بر هر کار نیکی صدق می کند» (ح ۱۰۰۹) آورده است؛ بنابراین نقل مسلم از هر جهت (سند، عنوان باب، الفاظ حدیث) بر نقل بخاری برتری دارد. عبارت مسلم چنین است: «... كلُّ سَلَامِي مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ، كُلَّ يَوْمٍ تَطَّلَعُ فِيهِ الشَّمْسُ، قَالَ: تَعْدِلُ بَيْنَ الْأَثْنَيْنِ صَدَقَةٌ، وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَائِيهِ فَتَحْمِلُهُ عَلَيْهَا، أَوْ تَرْفَعُ لَهُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ، قَالَ: وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ خُطْوَةٍ تَمْشِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ، وَتُمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ.»

بدین سان در می یابیم که بخاری این باب را هم به شکلی متین ارائه نداده؛ بلکه همچون موارد پیشین، دارای کاستی و ناتمام است!

بخاری در باب دوازدهم نیز تنها یک روایت ذیل را که به اختلافی بین زبیر با فردی انصاری پرداخته، نقل کرده است: حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزَّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ الزُّبَيْرَ كَانَ يَحَدِّثُ: أَنَّهُ خَاصَمَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي شِرَاحٍ مِنَ الْحَرَّةِ، كَانَا يَسْقِيَانِ بِهِ كِلَاهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلزُّبَيْرِ: «اسْقِ يَا زُبَيْرُ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَى جَارِكِ». فَغَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ؟ فَتَلَوْنَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: «اسْقِ، ثُمَّ احْبِسْ حَتَّى يَبْلُغَ الْجَدْرَ». فَاسْتَوَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَئِذٍ حَقَّهُ لِلزُّبَيْرِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ ذَلِكَ أَشَارَ عَلَى الزُّبَيْرِ بِرَأْيِ سَعَةَ لَهُ وَلِلْأَنْصَارِيِّ، فَلَمَّا أَحْفَظَ الْأَنْصَارِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَوَعَ لِلزُّبَيْرِ حَقَّهُ فِي صَرِيحِ الْحُكْمِ، قَالَ عُرْوَةُ: قَالَ الزُّبَيْرُ: وَاللَّهِ مَا أَحْسَبُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ إِلَّا فِي ذَلِكَ: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يَحْكُمُواكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» (نساء: ۶۵) (ح ۲۷۰۸).

البته وی این روایت را در چند موضع دیگر از صحیح خود با اندکی تفاوت در متن و سند آورده که در برخی از آن‌ها «عروه» خود به گزارش ماجرا می‌پردازد و در برخی دیگر از برداشش عبدالله آن را گزارش می‌کند (ر.ک: ح ۲۳۵۹ تا ۲۳۶۲، ۴۵۸۵، و.ر.ک: مسلم، ح ۲۳۵۷).

علاوه بر باب فوق، یکی از مواضعی که بخاری این روایت را نقل کرده، «کتاب التفسیر» است. در منابع روایی و تفسیری اهل سنت، اغلب نزول آیه ۶۵ سوره نساء را که در انتهای روایت فوق آمده، مرتبط به ماجرای اختلاف زبیر بن عوام، پسرعمه پیامبر ﷺ با مردی انصاری می‌دانند (ر.ک: ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۳۰۸-۳۰۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۸۰-۱۸۱). لکن در منابع تفسیری و روایی شیعه، ذکری از داستان زبیر به میان نیامده و آیه مذکور را در ادامه آیات پیش از آن، مربوط به منافقان و اهل کتاب دانسته‌اند که به ظاهر به خداوند ایمان آورده بودند؛ اما در اختلافات، داوری خویش را نزد کاهنان یا طاغوت عرضه می‌کردند. ازسویی در منابع شیعه مصادیقی از ضرورت تبعیت امت و اصحاب پیامبر ﷺ از آن حضرت را مطرح کرده‌اند که به ولایت امام علی علیه السلام و ولایت ائمه طاهرين علیهم السلام مربوط است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۱۹؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۵۱۰...)

صاحب المیزان به درستی همه این روایات را از باب جری و تطبیق دانسته نه اینکه سبب نزول آیه بوده باشند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۴: ۴۱۳). نیز روایت معرفتی ژرفی در ذیل این آیه

از امام صادق علیه السلام گزارش شده که بنا به قول علامه طباطبائی در معنای آن روایات دیگری نیز وجود دارد و همه آن‌ها بیانگر این است که آیه دارای یک ملاک کلی و عمومی است که در هر زمان بر مصادیق آن قابل تطبیق است؛ به علاوه شامل دستورات تکوینی و تشریحی از جانب خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو می‌شود (همان).

جالب آنکه طبری دو دیدگاه را درباره آیه ۶۵ سوره نساء آورده است: ابتدا روایات مربوط به ماجرای زبیر را آورده، سپس می‌گوید دیگران گفته‌اند این آیه درباره افراد منافق و یهودی که وصفشان در آیات ۶۰ به بعد رفته، نازل شده است. آن‌گاه به نقل طرفداران دیدگاه دوم می‌پردازد و سرانجام خود دیدگاه دوم را ترجیح می‌دهد و آیه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا لِمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...» را در سیاق داستان کسانی می‌داند که خداوند خبرشان را با این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ...» شروع کرده است؛ به علاوه وی در اینجا نشانه و قرینه‌ای مبنی بر انقطاع آیه ۶۵ از آیات پیش از آن نمی‌یابد؛ لذا پیوند این دو بخش را به هم سزاوارتر می‌داند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۱۰۰-۱۰۱). برخی دیگر از مفسران سنی نیز هیچ اشاره‌ای به ماجرای زبیر نکرده و قاعده ولایت مطلق و ضرورت تبعیت مطلق در همه موارد خوشایند و ناخوشایند از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله یا از شریعت و منهج پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن استخراج نموده است (ر.ک: خطیب، ۱۴۲۴ق، ج ۳: ۸۲۷؛ سید قطب، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۶۹۷).

باب سیزدهم «کتاب الصلح» نیز بسان بسیاری از باب‌های پیشین آن فقط مشتمل بر یک روایت ذیل است:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تُوِّفِي أَبِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَعَرَضْتُ عَلَى غُرْمَانِهِ أَنْ يَأْخُذُوا التَّمْرَ بِمَا عَلَيْهِ فَأَبَوْا، وَلَمْ يَرَوْا أَنْ فِيهِ وَفَاءٌ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «إِذَا جَدَدْتَهُ فَوَضَعْتَهُ فِي الْمَرِيدِ أَذْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». فَجَاءَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَدَعَا بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ قَالَ: «أُدْعُ غُرْمَانِكَ فَأَوْفِهِمْ». فَمَا تَرَكْتُ أَحَدًا لَهُ عَلَى أَبِي دَيْنٍ إِلَّا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَسَقًا، سَبْعَةَ عَجْوَةٍ وَسِتَّةَ لَوْنٍ، أَوْ سِتَّةَ عَجْوَةٍ وَسَبْعَةَ لَوْنٍ، فَوَافَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَغْرِبَ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَصَحَّحَكَ، فَقَالَ: «إِنَّتِ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ فَأَخْبِرْهُمَا». فَقَالَا: لَقَدْ عَلِمْنَا إِذْ صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا صَنَعَ أَنْ سَيَكُونُ ذَلِكَ. وَقَالَ هِشَامٌ: عَنْ وَهْبٍ، عَنْ جَابِرٍ: صَلَاةَ الْعَصْرِ، وَلَمْ يَذَكَرْ

أَبَابِكْرٍ، وَلَا صَحِيحِكَ، وَقَالَ: وَتَرَكَ أَبِي عَلِيَهُ ثَلَاثِينَ وَسَقَاً دِينًا. وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ، عَنِ وَهْبٍ، عَنِ جَابِرٍ: صَلَاةُ الظُّهْرِ (ح ۲۷۰۹).

درباره روایت فوق می توان گفت نه سخن یا فتوای منسوب به ابن عباس که پس از عنوان باب ذکر شده، و نه تنها روایتی که در این باب به نقل از جابر آمده، هیچ یک ارتباط و تناسبی با «کتاب الصلح» و موضوع صلح و سازش و یا حتی با عنوان باب که «جواز تخمین به منظور برقراری صلح» است، ندارد؛ بلکه این روایت جابر در صورت صدور، به بیان کرامت یا معجزه‌ای از رسول خدا ﷺ می پردازد؛ چنان که راوندی آن را در کتاب الخرائج و الجرائح در بخش معجزات النبی ﷺ ذکر کرده است (ر.ک: راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۵۴-۱۵۵) و در کتاب السیرة النبویة عند أهل البيت (الکورانی، ۱۴۳۸ق، ج ۲: ۱۲۹) با عنوان «بركة النبی ﷺ علی تمر جابر الأنصاری» گزارش شده است؛ گو اینکه بخاری خود نیز آن را یک بار و با اندکی تفاوت در الفاظ و سند در کتاب المناقب باب «علامة النبوة فی الاسلام»^{۵۴} آورده است.

علاوه بر این، به لحاظ روایان سند نیز اشکالاتی بر آن وارد است؛ زیرا رجالیان «محمد بن بشار» را تضعیف نموده اند (ر.ک: باب ۶، ذیل ح ۲۶۹۸). عبدالوهاب نیز که در سند این روایت آمده، ناشناخته است؛ بلکه با چند راوی دیگر اشتراک اسمی دارد. راوی دیگر «عبیدالله» نیز تا حدودی ناشناخته است.

در متن روایت نیز که به تصریح بخاری با سه سند نقل شده، جابه جایی و زیادتی در متن هر سه سند آن وجود دارد، که در متن به آن اشاره شده است. نیز نقل آن در منابع شیعی پیش گفته با تفاوتی در متن صورت گرفته است.

بخاری در آخرین باب «کتاب صلح» تنها یک روایت آورده است که این روایت با اختلافی در متن و سند در باب دهم نیز آمده است؛ لذا حتی در صورت اصالت آن، ضرورتی برای تکرار آن در دو باب جداگانه از کتاب صلح وجود نداشته است.

۵. نتیجه گیری

گردآوری مجموعه روایاتی در موضوع صلح در میان جوامع حدیثی اهل سنت، ظاهراً برای اولین بار در صحیح بخاری، در قالب «کتاب الصلح» در چهارده باب، صورت گرفته است.

به‌رغم ارزشمند بودن این اقدام بخاری، اما اشکال‌ها و ایرادهای متعددی بر «کتاب الصلح» وی وارد است.

- عناوین ابواب به‌درستی و استواری نام‌گذاری نشده و عمدتاً یک روایت به‌صورت کامل یا بخش زیادی از یک روایت به‌عنوان نام باب قرار گرفته است.
- در اغلب باب‌ها تنها یک روایت آمده، به‌علاوه روایات مطرح‌شده هم‌پوشانی یا تشابه محتوایی داشته، امکان گرد کردن روایات برخی از ابواب در یک باب وجود داشته که مؤلف به انجام آن دست نیازیده است!
- بیشتر روایات «کتاب الصلح» در مورد نزاع‌ها و اختلاف‌های جزئی و شخصی است و کمتر به منازعات و مجادلات اساسی‌تر و صلح‌های صورت‌گرفته در آن‌ها پرداخته است.
- بخاری حتی در مواردی که به صلح‌های سرنوشت‌سازی همچون «صلح حدیبیه» و «صلح امام حسن^ع» ورود پیدا کرده، به‌خوبی از پس ارائه روایات برنیامده و آن دو را در قالب روایاتی پراکنده، غیر منسجم، ناقص و همراه با بی‌صدافتی - شاید غیرعامدانه - ارائه نموده است؛ درحالی‌که روایات مشابه آن در صحیح مسلم و در دیگر منابع روایی اهل سنت، به‌شکل شایسته‌تری گزارش شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پنجاه‌وسومین کتاب در صحیح بخاری است.
۲. بخارا که پیش‌تر بخشی از ایران بزرگ بوده، اکنون پنجمین شهر بزرگ ازبکستان و مرکز ولایت بخارا است. شهر بخارا در جلگه واقع در مسیر پایینی رود زرافشان و کنار کانال شاه‌رود (شهررود) واقع است. بخارا همراه با سمرقند دو شهر بزرگ تاجیک‌نشین و فارسی‌زبان ازبکستان است (شاه‌علی، نرگس، در هوای بخارا و سمرقند؛ فارسی در ازبکستان، در: بی‌بی‌سی فارسی. بازدید: مه ۲۰۱۱).
۳. ای کاش کتاب مختصری از احادیث درست رسول خدا ﷺ را جمع‌آوری کنید!
۴. ر.ک: شاکر، بی‌تا: ۵۲-۲۷۲؛ اوزون، بی‌تا: ۳۱-۱۶۰.
۵. این دیدگاه و شمارش محمد فؤاد عبدالباقی است که چاپ اخیر صحیح بخاری که در سال ۱۴۱۹ق در ریاض (بیت الافکار) با اهتمام ابوصهیب الکریمی منتشر شده، بر همین اساس است. شمارش‌های دیگری هم مطرح است که اختلاف بین همه این شمارش‌ها در حد چند صد روایت است.

۶. ظاهراً ریشه «سلم» موارد استعمال متفاوتی نیز دارد که البته بسیار اندک است؛ چنان که صاحب مقائیس اللغة گوید: السین و اللام و المیم معظم بابه من الصّحّة و العافیة؛ و یکون فیہ ما یشدُّ، و الشاذُّ عنه قلیل. و من الباب الأول السَّلْم و هو الصُّلح، قال اللّٰه تعالیٰ: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۹۰-۹۱).

۷. Terminology واژه‌ای انگلیسی است به معنای «علم مطالعه واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی».

۸. «یا أیها الذّین آمنوا ادخلوا فی السَّلْمِ کأفّة» (بقره: ۲۰۸).

۹. «و ما لکم لا تُقاتِلونَ فی سبیل اللّٰه و المُستضعفینَ مِنَ الرّجالِ و النّساءِ و الوُلدانِ...» (نساء: ۷۵).

۱۰. برای مطالعه بیشتر درباره مخالفت اسلام با کشتار انسان‌ها به‌ویژه کشتار جمعی، ر.ک: میثمی تهرانی، ۱۳۹۳؛ آذرخشی، ۱۳۹۷؛ حیدری‌زاد و همکاران، ۱۴۰۰.

۱۱. «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أیمانَهُمْ وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرّسُولِ وَ هُمْ بَدُؤْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (توبه: ۱۳).

۱۲. از روایت ۲۶۹۰ تا روایت ۲۷۱۰.

۱۳. آنچه درباره برقراری صلح میان مردم آمده است.

۱۴. برای مثال ر.ک: بقره: ۲۲۴؛ نساء: ۱۲۸؛ انفال: ۱؛ حجرات: ۹ و ۱۰.

۱۵. کسی که میان مردم صلح برقرار می‌کند، دروغ‌گو نیست.

۱۶. فرموده امام به یارانش: ما را ببرید تا میانشان صلح کنیم.

۱۷. اگر صلح ستمکارانه باشد، آن صلح باطل است.

۱۸. چگونگی (صلح‌نامه) نوشته می‌شود: این است آنچه فلان بن فلان و فلان بن فلان صلح کرده است؛ هرچند نام قبیله و نسب وی نوشته نشود.

۱۹. درباره گزارش بخاری از صلح حدیبیه، نقدهای متعدد و جدی بر وی وارد است که تحلیل آن در نوشتاری جداگانه ارائه خواهد شد.

۲۰. سپس میان شما و رومیان صلح برقرار می‌گردد.

۲۱. مسلم نیز این ماجرا را به‌صورت مفصل در «کتاب الجهاد و السیر» باب «کتاب النبی الی هرقل یدعوه الی الاسلام» (ح ۱۷۷۳) آورده است.

۲۲. مصالحه در پرداخت دیه (خون‌بها و بهای جراحات).

۲۳. سخن پیامبر ﷺ به حسن بن علی رضی اللّٰه عنہما که «همانا این پسر من آقا و بزرگوار است و شاید خداوند به‌واسطه او میان دو گروه بزرگ از انسان‌ها صلح برقرار کند». و فرموده خداوند: «صلح برقرار کنید میان آن‌ها» (حجرات: ۹).

۲۴. برای پرهیز از طولانی شدن مباحث، روایات این باب در نوشتاری جداگانه تحلیل و ارائه خواهند شد.

۲۵. آیا امام به صلح اشاره می‌کند؟
۲۶. اگر امام به صلح اشاره کند و مخاطب از آن ابا کند، امام حکم آشکار و راستین را در آن ماجرا بیان می‌کند.
۲۷. برقراری صلح میان بستانکاران و میراث‌خواران و تخمین اندازه در آن.
۲۸. اگر دو شریک توافق کنند که یکی مالی را که بر ذمه قرض داران است بگیرد و دیگری مال موجود را، اشکالی ندارد؛ پس اگر حق یکی تلف گردد، حق مراجعه به شریک دیگر را ندارد.
۲۹. مصالحه براساس دین و عین.
۳۰. ادامه این روایت درباره عملکرد امام و مأمومین در حین برگزاری نماز جماعت پس از وارد شدن فرد تازه‌وارد و بیان راهکاری است که پیامبر در این باره ارائه نموده است؛ البته راست و درست بودن اصل این گزارش امر دیگری است که مربوط به این مجال نیست.
۳۱. البته درباره راست و درست بودن آنچه در قالب این روایت مطرح شده، جای چون‌وچرا هست که مجال دیگری می‌طلبد.
۳۲. از ابو‌حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: مردم قبا با یکدیگر زدوخورد نمودند تا جایی که بر یکدیگر سنگ افکندند. از این واقعه به رسول خدا ﷺ خبر رسید و فرمود: «ما را ببرید تا بینشان صلح برقرار کنیم.»
۳۳. أن انسا رضی الله عنه قال: قيل للنبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّمَ: لو أتيت عبدَ اللهِ بنَ أبي، فأطلقَ إليه النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّمَ وركبَ حِمَارًا، فأطلقَ المسلمونَ يمشونَ معهُمى أرضَ سَبِيحَةٍ، فلَمَّا أتاهُ النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّمَ، فَقَالَ: إلیک عَنی، واللَّهِ لَقَدْ أَدَانی نَتْنُ حِمَارِک، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ مِنْهُم: واللَّهِ لَحِمَارُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عليه وسلَّمَ أَطِيبَ رِيحًا مِنْک، فَغَضِبَ لِعَبْدِ اللَّهِ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَشَتَّمَهُ، فَغَضِبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ، فَكَانَ بَيْنَهُمَا ضَرْبٌ بِالْجَرِيدِ وَالْأَيْدِي وَالنَّعَالِ، فَبَلَّغْنَا أَنَّهَا أُنزِلَتْ: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (حجرات: ۹)
۳۴. ابوالحسن علی بن خلف بن عبد الملک معروف به: ابن بطلال (متوفی ۴۴۹ ق) یکی از شارحان صحیح بخاری است که شرح وی به تازگی در ۱۰ مجلد منتشر شده است.
۳۵. در قرآن کریم (آیه ۱۱۴ سوره نساء) به این مورد اشاره و استثنا شده است.
۳۶. اشتراک نام صالح و ابن شهاب در سند این روایت که بین چند نفر مشترک است.
۳۷. به راستی که خداوند دروغی را که باعث اصلاح باشد، دوست می‌دارد و سخن راستی را که موجب فساد گردد، دشمن می‌دارد.
۳۸. کسی که میان افراد متنازع (به دروغ) آشتی بدهد دروغ‌گو نیست. این عمل او تنها اصلاح است، دروغ نیست.

۲۴۰ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال شانزدهم، شماره سی و یکم، بهار و تابستان ۱۴۰۳، ص ۲۱۳-۲۵۰

۳۹. ترجمه: از عروه روایت است که عایشه این آیه را خواند: «واگر زنی بیم داشت که شوهرش با وی مخالفت و بدسلوکی کند یا از او دوری گزیند» (نساء: ۱۲۸). وی گفت درباره مردی است که از زن خود چیزی می بیند که از آن خوشش نمی آید؛ چون کهنسالی و غیر آن، و می خواهد که از او جدا شود، و آن زن می گوید: مرا نزد خود نگ هدار و هرآنچه خواهی به من نفقه بده. عایشه گفته است: اگر زن و شوهر بدان راضی باشند، گناهی نیست.

۴۰. بخاری این روایت را در سه موضع دیگر از صحیحش، از جمله در «کتاب المظالم» (ح ۲۴۵۰)، در «کتاب التفسیر» (ح ۴۶۰۱) و در «کتاب النکاح» (ح ۵۲۰۶) آورده و در مورد اخیر، عبارت «وَأَنَّ إِمْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا» (نساء: ۱۲۸) را عنوان باب قرار داده و روایت مورد بحث با تفصیل بیشتری نقل شده است و بدین سان نمونه‌ای دیگر از تکرار روایات را در کتابش رقم زده است.

۴۱. درباره تاریخ تولد و دوران جوانی او چیزی در منابع ذکر نشده، اما با توجه به اینکه، طبق یکی از دو قول درباره تاریخ وفات زید، او در سال ۷۸ و در سن ۸۵ سالگی از دنیا رفته است. ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۴: ۳۴۴) می توان تاریخ تولد وی را ۷ سال پیش از هجرت دانست. بر این اساس، او از صحابه خردسال پیامبر اکرم ﷺ به شمار می آید.

۴۲. صلح بین مسلمانان جایز است. مگر صلحی که حلالی را حرام و یا حرامی را حلال نماید.

۴۳. پس ضعف و سستی نورزید (دشمن را) به آشتی دعوت نکنید، که شما برترید و خدا با شماست و هیچ‌گاه عمل‌های شما را بی‌پاداش نمی‌گذارد.

۴۴. در اینکه حکم رجم در زمان پیامبر ﷺ اجرا شده یا نه، بین فقهای فریقین اختلاف نظر است. عده‌ای با استناد به برخی آیات قرآن (مانند نساء: ۱۵؛ نور: ۲)، حکم سنگسار را در اسلام رد می‌کنند. اما عده‌ای دیگر با استناد به شواهد تاریخی، آن را از احکام اسلامی برشمرده‌اند. البته گروه اخیر معتقدند که به دلیل دشوار بودن اثبات جرم، چنین حکمی به ندرت اجرا می‌شود. گزارش‌هایی درباره اجرای چند مورد از این حکم در زمان پیامبر وجود دارد؛ مانند سنگسار کردن ماعز (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۱۸۵)، رجم مرد و زنی یهودی (ر.ک: ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۴۵۵)، رجم فردی به نام اسلمی (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۶: ۲۳۹)، رجم زنی از قبیله بنی‌غامد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۱: ۳۶۶) و زنی از قبیله جهینه (ر.ک: ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ۴۴۱). گزارش بخاری نیز در صورتی که اصیل باشد، یکی از شواهد تاریخی برای اجرای حکم رجم در زمان رسول خدا ﷺ به شمار می آید. والله اعلم.

۴۵. کسی که در شریعت ما چیزی نو پدید آورد، چیزی که در شریعت نباشد، آن چیز مردود است. این حدیث در صحیح مسلم و مسند احمد هم با اختلاف در لفظ آمده است: «من عمل عملاً ليس عليه

أمرنا، فهو ردُّ» (نیشابوری، ۱۴۱۹ق: ۷۱۴، ح ۱۷۱۸؛ ابن حنبل، بی تا، ج ۶: ۲۷۰).

۴۶. سپس میان شما و رومیان صلح برقرار می‌گردد.

۴۷. برای اجتناب از طولانی شدن مباحث، این دو روایت همراه با باب ۶ در نوشتاری جداگانه تحلیل و ارائه خواهند شد.

۴۸. برای ملاحظه روایت کامل تر و برخی جزئیات این ماجرا (ر.ک: بخاری، ۱۴۱۹ق: ح ۳۱۷۳، ۶۱۴۳، ۶۸۹۸، ۷۱۹۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۹ق: ح ۱۶۶۹).

۴۹. عده‌ای از علمای اهل سنت درصدد توجیه این مسئله برآمده و معنای قسم را در اینجا عهد و پیمان و نیز به معنای دعا دانسته و معنای ابرار را به اجابت تأویل کرده‌اند. نووی گفته است: «لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرِهِ» أي لو حلف على وقوع شيء أَوْقَعَهُ اللَّهُ إِكْرَامًا لَهُ بِاجَابَةِ سُؤَالِهِ وَصِيَانَتِهِ مِنَ الْجَنَّةِ فِي يَمِينِهِ، وَهَذَا لِعِظَمِ مَنْزِلَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى، وَقِيلَ مَعْنَى الْقَسَمِ هُنَا الدُّعَاءُ، وَإِبْرَارُهُ إِجَابَتُهُ» (نووی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۱: ۳۱۵).

۵۰. حَدَّثَنَا ابْنُ بَكْرِ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، أَخْبَرَنَا ثَابِتٌ عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ أُمَّ حَتَّ الرَّبِيعِ، أُمَّ حَارِثَةَ، جَرَحَتْ إِنْسَانًا، فَأَخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْقِصَاصُ، الْقِصَاصُ، فَقَالَتْ أُمُّ الرَّبِيعِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْقَتَصُّ مِنْ فُلَانَةٍ؟ وَاللَّهِ لَا يَقْتَصُّ مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا أُمَّ الرَّبِيعِ، الْقِصَاصُ كِتَابُ اللَّهِ، قَالَتْ: لَا، وَاللَّهِ لَا يَقْتَصُّ مِنْهَا أَبَدًا، قَالَ: فَمَا زَالَتْ حَتَّى قَبِلُوا الدِّيَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرِهِ.

۵۱. اسماعیل بن ابی اویس در برخی از کتب رجالی مورد جرح قرار گرفته است؛ نسائی در الضعفاء والمتروکین از او به «ضعیف» تعبیر می‌کند (نسائی، ۱۴۰۶ق: ۱۵۲). مقصود از سلیمان که در سند آمده، دقیقاً مشخص نیست و این روایت دارای ضعف اشتراک با مشترک اسمی است؛ اما با توجه به نقل سلیمان بن داوود از یحیی بن سعید، احتمالاً او باشد.

۵۲. به نقل از کعب بن مالک آمده است که وی گفت: مالی بر ذمه عبدالله بن ابی حدرد داشت و وقتی با او روبرو شد (برای پس گرفتن آن مال) او را محکم گرفت؛ به گونه‌ای که صدایشان بلند شد. پیامبر ﷺ بر آن‌ها گذشت و فرمود: «ای کعب!» و با دست خود اشاره کرد، گویا می‌فرمود: «نصف.» وی نصف طلب خود را گرفت و نصف دیگر را وا گذاشت.

۵۳. حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «كُلُّ سَلَامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ، كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ، يَعْدِلُ بَيْنَ النَّاسِ صَدَقَةٌ».

۵۴. ر.ک: ح ۳۸۵۰.

منابع

قرآن کریم.

آذرخشی، مصطفی. (۱۳۹۷). دلالت آیات و روایات بر ناروا بودن کشتار جمعی. پژوهش های قرآن و حدیث، ۵۱(۱)، ۹-۲۴.

ابراهیمی، محمدعلی. (۱۳۹۳ش). مقاله صلح. در سایت پژوهش (تاریخ دسترسی: ۱۵/۵/۱۴۰۱ش).
ابن ابی جمهور أحسانی، محمد بن علی. (۱۴۰۵ق). عوالی اللئالی. قم: انتشارات سیدالشهدا (ع).
ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق). (۱۳۷۷ش). النخصال. ترجمه محمدباقر کمره‌ای. تهران: کتابچی.

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۸ق). التوحید. تحقیق هاشم حسینی، قم: دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۴۰۴ق). تهذیب التهذیب. بیروت: دار صادر.
ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۳۷۹ق). فتح الباری شرح صحیح البخاری. بیروت: دارالمعرفة.

ابن حنبل، احمد. (بی تا). مسند احمد. بیروت: دار صادر.
ابن حیان، محمد بن یوسف بن علی. (۱۴۲۰ق). البحر المحيط فی التفسیر. بیروت: دارالفکر.
ابن سعد، محمد بن سعد. (۱۴۱۰ق). الطبقات الكبرى. بیروت: دارالکتب العلمیه.
ابن شاذان، فضل. (۱۳۵۱ش). الايضاح. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر). بیروت: دارالکتب العلمیه. منشورات محمدعلی بیضون.

ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید. (بی تا). سنن ابن ماجه. بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع - دار صادر.

ابن ندیم، محمد بن ابی یعقوب. (۱۳۴۶ش). الفهرست. ترجمه رضا تجدد. تهران: بانک بازرگانی ایران.

ابن هشام، عبدالملک. (۱۹۶۳م). السیره النبویه. تحقیق مصطفی السقا ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلی. بیروت: دارالمعرفة.

اوزون، زکریا. (بی تا). جنایة البخاری. ریاض: الریس للکتب و النشر.
بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۱۹ق). صحیح بخاری، با اهتمام ابوصهب الکرمی. ریاض: بیت

الافکار الدّولية للنشر والتوزيع.

بحرانی، هاشم بن سلیمان. (۱۴۱۵ق). البرهان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه البعثة (قسم الدراسات الإسلامیه).

پاکتچی، احمد. (۱۳۹۲ش). پژوهشی پیرامون جوامع حدیثی اهل سنت. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.

ترمذی، ابوعیسی محمد. (۱۴۰۳ق). سنن الترمذی. بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع.

جرجانی، ابواحمد بن عدی. (۱۴۱۸ق). الکامل فی ضعفاء الرجال. بیروت: دارالکتب العلمیه.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۵ش). تفسیر موضوعی قرآن کریم. قم: اسراء.

حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). تفسیر نور الثقلین. تصحیح هاشم رسولی و فضل الله طباطبایی. تهران: اسماعیلیان.

حیدری زاد، علیرضا، صالحی، سید مهدی، و نیکخواه سرنقی، رضا. (۱۴۰۰ش). ممنوعیت تولید و به کارگیری سلاح های کشتار جمعی در اخلاق اسلامی. اخلاق در علوم و فناوری. ۱۶(۱)، ۱۰-۱۶.

الخطیب البغدادی، احمد بن علی. (۱۴۱۷ق). تاریخ بغداد. دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.

خوئی، ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). منهاج الصّالحین. قم: مدینه العلم.

خطیب، عبدالکریم. (۱۴۲۴ق). التفسیر القرآنی للقرآن. بیروت: دارالفکر العربی.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد. (۱۴۲۷ق). سیر أعلام النبلاء. قاهره: دارالحديث.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم.

راوندی، قطب الدین. (۱۴۰۹ق). الخرائج والجرائح. تحقیق مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام بإشراف: محمدباقر موحد ابطحی. قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام.

زبیدی، محمد بن محمد مرتضی. (۱۴۱۴ق). تاج العروس. بیروت: دارالفکر.

زرکشی، محمد بن بهادر بن عبدالله. (۱۴۲۴ق). التنقیح لالفاظ الجامع الصحیح. الدراسة و تحقیق یحیی محمد علی الحکمی. ریاض: مکتبه الرشد للنشر و التوزيع.

زین الدین، محمد امین. (۱۴۱۳ق). کلمة التقوی. قم: مهر.

سرگین، فؤاد. (۱۴۱۲ق). تاریخ التراث العربی. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

سید قطب، ابراهیم. (۱۴۲۵ق). فی ظلال القرآن. بیروت: دارالشروق.

سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۴ق). الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور. قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.

شاکر، عبدالصمد. (بی تا). نظرة عابرة إلى الصّحاح الستة. بی جا: بی نا. (موجود در نرم افزار مکتبه

اهل البيت (علیهم السلام)

طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تصحیح هاشم رسولی محلاتی. تهران: ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان عن تفسیر آئی القرآن. بیروت: دارالمعرفة. علامه حلّی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال والحرام. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

علی بابایی، غلامرضا. (۱۳۷۷ش). فرهنگ روابط بین الملل. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امور خارجه.

عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی. تهران: مکتبه الاسلامیه.

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). القاموس المحيط. بیروت: دارالکتب العلمیه.

قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۱ش). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۰۴ق). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

الکوران‌العاملی، علی. (۱۴۳۸ق). السیره النبویه عند أهل البيت (علیهم السلام). قم: دارالمعروف.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

محقق حلّی، ابوالقاسم بن حسن. (۱۳۸۹ق). شرایع الاسلام. نجف: بی نا.

مصطفوی نیا، محمدرضا. (۱۳۸۲ش). فقه المعاملات. قم: انتشارات اسلامی.

معارف، مجید. (۱۳۸۸ش). جوامع حدیثی اهل سنت. تهران - قم: انتشارات سمت - دانشکده علوم حدیث.

مغنیّه، محمدجواد. (۱۴۲۱ق). فقه الامام جعفر الصادق (علیه السلام). قم: انتشارات اسماعیلیان.

مهنا، عبدالله علی. (۱۴۱۳ق). تهذیب لسان العرب. بیروت: دارالکتب العلمیه.

میثمی تهرانی، علی. (۱۳۹۳). واکاوی فقهی ادله حرمت استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی. فقه اهل بیت، شماره ۷۷ و ۷۸، ۲۹۹-۳۴۱.

نسائی، احمد بن شعیب. (۱۴۰۶ق). الضعفاء و المتروکین. بیروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزیع.

نوی، یحیی بن شرف. (۱۴۰۷ق). شرح صحیح مسلم. بیروت: چاپ خلیل میس.

نیشابوری، مسلم بن حجاج. (۱۴۱۹ق). صحیح مسلم. با اهتمام ابوصهبی الکرمی. ریاض: بیت الافکار الدولیه للنشر والتوزیع.

واحدی نیشابوری، علی بن احمد. (۱۳۸۹ق). اسباب نزول القرآن. بیروت: دارالکتاب الجدید.

References

The Holy Qur'ān

- Ali Babaei, G. (1998). *Farhang Ravabet Bienulmelal*. Tehran: Printing and Publishing Institute of Foreign Affairs. [In Persian]
- Al-Kurani al-Ameli, A. (2016). *Al-Sirah al-Nabawiyyah Enda Ahl al-Bayt (as)*. Qum: Dar al-Ma'ruf. [In Arabic]
- Allameh Helli, H. (1992). *Ghavaedo Al-ahkam Fi Al-Halale va Al-Haram*. Qum: Islamic Publishing Institute. [In Arabic]
- Ayyashi, M. (1960). *Tafsir Al-Ayyashi*. Tehran: Islamic Library. [In Arabic]
- Azarakshsi, M. (2018). *The meaning of the verses and traditions on the illegitimacy of mass killing*. *PeJuheshhaye Quran Va Hadith*, 51(1), 24-9. [In Persian]
- Bahrani, H. (1994). *Al-Borhan Fi Tafsir al-Qur'an*. Qum: Al-Beathah Foundation (Department of Islamic Studies). [In Arabic]
- Bukhārī, M. (1998). *Ṣahīḥ Bukhārī*. with the attention of: A. S. al-Karami, Riyadh: Bayt al-Afkar al-Dawliyyah. [In Arabic]
- Dhahabi, S. M. (2006). *Seyare aalam Al-Nobala*. Cairo: Dar al-Hadith. [In Arabic]
- Ebrahimi, M.A (2013) *peace*, site pjuhaneh. [In Persian]
(http://pajoohe.ir/%D%B%D%84%D%AD-Peace__a-43634.aspx)
- Firuzabadi, M. (1994). *Al-qamus Al-Mohit*. Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyyeh. [In Arabic]
- Heydarizad, A. Salehi, S. M. and others. (2021). *Prohibition of production and use of weapons of mass destruction in Islamic ethics*. *Akhlaq dar elm va tecnology*. 16(1), 10-16. [In Persian]
- Howaizi, A. (1994). *Noor al-Thaghali*. Editing: H. Rasouli Mehalati and F. Tab'atab'aie. Tehran: Ismailian. [In Arabic]
- Ibn Abi Jomhur, M. (1984). *Awali al-laali al-aziziyah*. Qum: Dar Seyyed Al-Shohada. [In Arabic]
- Ibn Babewyeh, M. (Saduq). (1998). *Al-Khisal*. Translated by: M. B. Kamarai. Tehran: Ketabchi. [In Arabic]
- Ibn Babewyeh, M. (1977). *Al-Tawheed*. Research: H. Hosseini. Qum: Daftar Jameaye Modaresin Hozeh Ilmiyy Qum. [In Arabic]

- Ibn Babewyeh, M. (1992). *Man Layahzoro ho Al-faghih*. Qum: Islamic Publications Office. [In Arabic]
- Khatib al-Baghdadi, A. (1996). *Tarikh Baghdad*. Study and research: M. Abdul Qader Atta. Beirut: Dar al-Kotob al-Alemiyya. [In Arabic]
- Ibn Hajar Asqlani, A. (1983). *Tahzib Al-Tahzib*. Beirut: Dar al-Sadir. [In Arabic]
- Ibn Hajar Asqlani, A. (1959) *Fath-o al-Bari Sharhe Şahīḥ al-Bukhārī*, Beirut: Dar al-Marefah,. [In Arabic]
- Ibn Hanbal, A. (n.d.). *Mosnad Aḥmad*. Beirut: Dar al-Sadir. [In Arabic]
- Ibn Hayyan, M. (1999). *Al-Bahr al-Muhit fi al-Tafsir*. Beirut: Dar al-Fekr. [In Arabic]
- Ibn Hesham, A. (1963). *Al-Serah al-Nabawiyyah*. Researcher: M. al-Saqa E. al-Abyari. A. H. Shalabi. Beirut: Dar al-Marefah. [In Arabic]
- Ibn Kaseer, E. (1998). *Tafsir Al-Quran Al-Azeem*. Beirut: Dar al-Ketab al-Ilmiyyeh. Manshurat Al-M. A. Biezun. [In Arabic]
- Ibn Majeh Qazvini, M. (n.d.). *Sonan Ibn Majeh*. Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
- Ibn Manzur, M. (1993). *Lesan Al-arab*. Beirut: Dar al-Fikr / Dar al-Sadir. [In Arabic]
- Ibn Nadim, M. (1967). *Al-fehrest*. Translation: R. Tajadod. Tehran: Bazargani Bank of Iran. [In Persian]
- Ibn Saad, M. (1989). *Al-Tabaq at al-Kobr' a*. Beirut: Darul Kotob al-Ilmiyyeh. [In Arabic]
- Ibn Shazan, F. (1972). *Al-Eyzah*. Tehran: University of Tehran Printing and Publishing Institute. [In Arabic]
- Javadi Amoli, A. (2016). *Tafsir mauzui Qur'an Karim*. Qum: Israa. [In Persian]
- Jurj'ani, A. (1997). *Al-Kamal fi Zoafa al-Rajal*. Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyyeh. [In Arabic]
- Khatib, A. (2003). *Al-Tafsir al-Qur'ani Le Al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Fikr al-Arabi. [In Arabic]
- Khoei, A. (1989). *Menhaj al-Salehin*. Qum: Madinah al-Ilm. [In Arabic]
- Kolieny, M. (1986). *Al-Kafi*. Tehran: Darul Kotob al-Islamiyyeh. [In Arabic]
- Ma'arif, M. (2018). *Jawamea Hadisi Ahl al-Sunnah*. Tehran - Qum: Samat Publications -Faculty of Hadith Sciences. [In Persian]

- Majlisi, M. (1982). *Bihar al-Anwar*. Beirut: Dar Ihya Al-Torath Arabi. [In Arabic]
- Maythami Tehrani, A. (2013). *Jurisprudential analysis of the proofs of the sanctity of using weapons of mass destruction*. Fiqh Ahl al-Beiyt. (77 and 78), 299-341. [In Persian]
- Moghniyeh, M. (2000). *Fiqhe Imam Jafar al-Sadiq (as)*. Qum: Ismailian Publications. [In Arabic]
- Mohagheg al-heli, A. (1969). *Shar' aea al-Islam*. Najaf. n.n. [In Arabic]
- Mohana, A. A. (1991). *Tahzib Lisan al-Arab*. Beirut: Dar al-Kotob al-ilmiyyeh. [In Arabic]
- Mostafawinia, M. (2012). *Fiqh Moà mel at*. Qum: Islamic Publications. [In Arabic]
- Nas'aei, A. (1985) *Al-Zoaf a va Al-Metrokin*. Beirut: D'aro al-Maarefeh for printing and publishing and distribution. [In Arabic]
- Navavi, Y. (1986). *Sharh Şahīḥ Muslim*. Beirut: Khalil Meys Press. [In Arabic]
- Neyshaburi, M. (1998). *Şahīḥ Muslim*. With diligence: A. S. Al-Karami. Riyadh: Bayt al-Afkar al-Dowaliyyah. [In Arabic]
- Ozon, Z. (n.d.). *Jinayat al-Bukhārī*. Riyadh: Al-Reis Le al-kotob va al-Nashar. [In Arabic]
- P'akatchi, A. (2012). *Pezhuhishi Peer amun Jawamae Hadithi Ahlesonat*. Tehran: Imam Sadegh University (as). [In Persian]
- Qumi, A. (1983). *Tafsir al-Qami*. Qum: Darul Kitab. [In Arabic]
- Qurashi, A. (1992). *Qamus-e al-Quran*. Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyyah. [In Persian]
- Ragheb Isfahani, H. (1991). *Mofradat Alfaz al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Qalam. [In Arabic]
- Ravandi, Q. (1988). *Al-kharà aj Va al-Jarà ah*. Research: Al-Imam Al-Mahdi (as) Foundation under the supervision of: M. B. Movahid Abtahi. Qum: Imam Mahdi Foundation (as). [In Arabic]
- Sayyid Qutb. (2004). *Fi zilale al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Shorouq. [In Arabic]
- Sezgin, F. (1991). *Tariykho al-Turath al-Arabi*. Qum: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
- Shakir, A. (n.d.). *Nazraton A'abiraton Ila al-Sehah-e al-Sitah*. Electronic publishing. [In Arabic]

- Siyuti, J. (1983). *Al-Durrol al-Manthur fi al-Tafsir Bi al-Mathur*. Qum: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
- Ṭabarī, M. (1991). *Jamea al-Bay'an An Tafsir Ayye al-Quran*. Beirut: Dar al-Marifah. [In Arabic]
- Tabarsi, F. (1993). *Majma aal-Bay'an fi Tafsir al-Qur'an*. Corrected by: H. Rasouli Mahalati. Tehran: Nasir Khosru. [In Arabic]
- Tabatabai, M. (1970). *Al-Mizan Fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Al-Aalami Publishing House. [In Arabic]
- Vahidi Neishabouri, A. (1969). *Asbab Nozul al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Kitab al-Jadid. [In Arabic]
- Zabidi, M. (1993). *Taj-o al-Arus*. Beirut: Dar al-Fekr. [In Arabic]
- Zarkashi, M. (2003). *Al-Tanqih le alfaze al-Jamia al-Şahīh*. Study and research: Y. M. A. Al-Hakami. Riyadh: Maktaba Al-Roshd . [In Arabic]
- Zeinuddin, M. (1992). *Kalamah-to al-Taqwa*. Qum: Mehr. [In Arabic]

Critical analysis of Şahīh Bukhārī's Kitāb al-Şulḥ

Karam Siyavoshi

Associate Professor, Department of Theology, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran, (corresponding author); karam.siyavoshi@basu.ac.ir

Sajjad Yousofi Sorud

Master's student, Department of Theology, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran; sy8164787@gmail.com

Received: 24/08/2022

Accepted: 04/01/2023

Introduction

One of the sections of "Şahīh Bukhārī" which has been considered as a superior place among Suni hadith books and from the viewpoint of their scholars is "Kitāb al-Şulḥ". Considering the fact that the traditions of "Kitāb al-Şulḥ" are highly reflective, analyzed, adapted, and critiqued those traditions with the aim of illuminating them, in order to make optimal use of traditional sources, and to explain the concept, place and comprehensive purpose of peace in the Islamic religion, as well as intellectual refinement and religious revival, as well as reviewing the aforementioned hadiths in terms of authenticity of the hadiths, the correctness of words and concepts, and the comprehensiveness of the discussion and proportionality of the traditionals in the this book in accordance with the verses of the Holy Quran and credible hadiths, makes this research important and necessary.

Materials and methods

"Ṣulḥ" literally means peace and reconciliation. Also, "Ṣulḥ" means "righteousness" and "anti-corruption". In the Qur'an, The two words "Ṣulḥ" and "Iṣlāḥ" are sometimes compared to "corruption" and sometimes to "sin". In many cases, "Ṣulḥ" is specific to the elimination of hatred and malice among people. In terminology, "Ṣulḥ" has different meanings, and basically it means an agreement and compromise to resolve a conflict between two or more people or groups. Sometimes it is called "the state that arises due to the end or absence of war and unrest". Sometimes the process of ending war or conflict is called "Ṣulḥ". The Prophet's peace with the polytheists of Mecca (*Hudaybiyyah*) and Imam Hassan's peace with Mu'awiya are two examples of great Islamic peaces. This research was carried out with a descriptive, analytical and critical method, and so far no independent research has been organized in this field.

Results and findings

Title design for chapters in traditional books is a necessary and unavoidable matter. Besides, connection the title with the topics of the chapter is very important. Two basic objections to Bukhari in Kitāb al-Ṣulḥ and throughout Ṣaḥīḥ Bukhārī; One is the lack of knowing titles, but mainly the presentation of long and unclear titles for the chapters, the other is the inconsistency and disproportion between the titles of the chapters and the traditions mentioned in them. As the title of the first chapter, "*mā jā' fī al-iṣlāḥ bayn al-nās*" is very general and includes everything related to peace and reconciliation. Despite this, Bukhārī has given only two traditions in the first chapter, and the first tradition has nothing to do with peace! The title of the second chapter, "*laysa al-kādhb, alladhī yuṣliḥu bayn al-nās*" is also taken from the tradition of the same chapter. For the third chapter, Bukhārī has chosen the title "*qawl al-Imam li aṣḥābihi: idhhabū ibnā nuṣliḥu*" which is taken from the tradition of the chapter and does not deserve to be named as the title in any way. Another point is that its only tradition is apparently in the first chapter, which is one of the serious defects of Ṣaḥīḥ Bukhārī. The fourth chapter is named with the phrase "*an yuṣliḥā baynahuma, Ṣulḥan wa al-Ṣulḥu khayr*" which is a part of verse 128 of Surah Nisa. This chapter also has only one tradition about reconciliation between couples. The title of the fifth chapter is the phrase "*idhā iṣṭalahū 'alā Ṣulḥin jawrin faṣṣulḥo mardūdun*" which Bukhārī assumed it from all the hadiths related to this topic. Among the few traditions of this chapter, except for one tradition, the rest of the traditions, do not have much connection with the title and topic of the chapter and contain scattered and unrelated topics.

Bukhārī named the sixth chapter with the long phrase "*kaifa Yuktabu: ḥadhā ma ṣālah fulānu ibn fulan, wa fulānu ibn fulan, wa in lam yunsibuhū*

ila qabilatihi aw nasabihi" instead of which, he could have put forward the short title "kaifa yaktubu al-muūşālahah". Its content is also related to the peace of Hodaybiyyah, which is facing many shortcomings and incoherence. In the seventh chapter titled "*Şulḥ ma'a mushrikin*" no useful and valuable material is presented. The eighth chapter, entitled "*al-Şulḥ fi al-diyah*", has only one tradition that shows the weakness and defects of Bukhārī's method in this regard. But the content of the ninth chapter with the inappropriate and long title "*qawlu al-nabi pbuh li Ibnihī Hassan Ibn Ali, raḍiyallhu anhumā: ibnī ḥādhā sayyidun wa la'alla allahu an yusliha bihi bayna fi'atayn 'aẓīmatayn. wa qawlihi: "faaşliḥū baynahuma"*" is facing with serious bias and deficiency

Bukhārī named The 10th chapter with the interrogative phrase "*hal yushūru al-Imam bişşulḥ*"? It is mentioned that this title does not match the content of the two traditions of the chapter! The 11th chapter has the appropriate title "*faḍlul al-işlāḥ bayn al-nass wa al-'adl baynahum*", but I wish Bukhārī had reported some hadiths related to the title. The twelfth chapter, with the not so short and telling title "*idhā ashāra al-Imam bişşulḥ fa aba ,hakama alaihi bilhukmi al-bayyin*", has only one tradition, and according to the contents of the Sunni and Shiite traditional sources, the authenticity of this tradition is also doubtful. Bukhārī named the 13th chapter "*al-şulḥ bayna al-ghuramā and aşḥāb al-mirath wa al-mujazifateh fi dhālika*", and he started it with a speech or a fatwa from Ibn Abbas, which Bukhārī's method is not acceptable in this matter either! In addition, this chapter contains only one traditional that has little to do with the issue of peace in the strict sense of the word. Bukhārī named the last chapter of the Kitāb al-Şulḥ with the short title "*al-Şulḥu bi al-ddayn wa al-'ayn*", which contains only one tradition, which is similar to the tradition of the tenth chapter!

Conclusion

Compilation of a collection of hadiths on the subject of peace among Sunni hadith communities has apparently been done for the first time in Şahīḥ Bukhārī. Despite the valuableness of Bukhārī's action, there are many problems and objections to his "*Kitab al-Şulḥ*": the titles of the chapters are not named correctly and accurately, in most of the chapters only one tradition is reported. In addition, the traditions presented overlap! Most of the traditions of "*Kitab-o al-Şulḥ*" are about peace after personal quarrels and differences. Even in the cases where Bukhārī discussed important peaces such as "*Peace of Hodaybiyyah*" and "*Peace of Imam Hasan*", he presented them in the form of scattered, incoherent, flawed and biased and dishonest traditionals - intentionally or unintentionally.

Keywords: peace in Islam, *Kitab-o al-Şulḥ*, Şahīḥ Bukhārī, critical analysis.